

خمسة من مصنفات حضرة الجمالية الاحمدية قدس سره



خمسة جمالی تبریزی

شاعر گمنام سده هشتم و نهم هجری



دفتر تحفہ
تحفة الابرار، مهر و نگار

تحقیق و تصحیح: دکتر روح الله خادمی



نشر مجمع ذخائر اسلامی
۱۳۹۸ هـ. ش

- سرشناسه : خادمی، روح الله، ۱۳۶۱، مصحح
عنوان قراردادی: دیوان. شرح
عنوان و نام پدیدآور : خمسة جمالی تبریزی (شاعر سده هشتم و نهم هجری) / تحقیق و تصحیح روح الله خادمی.
مشخصات نشر : قم: مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۹۸.
مشخصات ظاهری : ج۲: نمونه (رنگی).
شابک : دوره: ۹-۰-۹۸۸۲۳-۹۶۴-۹۷۸ ؛
ج. ۱: ۹-۱-۹۸۸۲۲-۹۶۴-۹۷۸ ؛ ج. ۲: ۸-۳-۹۸۸۲۳-۹۶۴-۹۷۸.
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت : بالای عنوان: خمسة من مصنفات حضرت الجمالیة الاحمدیة قدس سره.
یادداشت : کتابنامه.
عنوان دیگر : خمسة من مصنفات حضرت الجمالیة الاحمدیة قدس سره.
موضوع : جمالی تبریزی، قرن ۹ ق. دیوان -- نقد و تفسیر
موضوع : شعر فارسی -- قرن ۹ ق. -- تاریخ و نقد
موضوع : Persian poetry -- 15th century -- History and Criticism
شناسه افزوده: جمالی تبریزی، قرن ۹ ق. دیوان. شرح
شناسه افزوده: مجمع ذخائر اسلامی
رده بندی کنگره : PIR ۵۷۱۶ / ۸۵ / ۱۳۹۸۹۰۸ خ
رده بندی دیویی : ۳۳/۱۶۸
شماره کتابشناسی ملی : ۵۶۴۷۵۳۷

کلیه حقوق این اثر تحت قانون کپی رایت بوده و ترجمه یا چاپ تمام یا بخشی از مطالب آن و نیز درج تمام یا بخشی از آنها در ضمن بانکهای اطلاعاتی و تهیه برنامه‌های رایانه‌ای یا استفاده مطالب و تصاویر در اینترنت و دیگر ابزار و ادوات، به هر نحوی، بدون اجازه قبلی ناشر بصورت کتبی، ممنوع می‌باشد.

© 2019 MAJMA AL-DAKAAIR AL-ISLAMYYAH,

All rights reserved, No part of this book may be reproduced or translated in any form, by print, internet, photo print, microfilm, CDs or any other means without written permission from the publisher



مجمع ذخائر اسلامی - قم، ایران

خمسه جمالی تیریزی

(شاعر سده هشتم و نهم هجری)

محقق و تصحیح: دکتر روح الله خادمی

حروفچینی و صفحه آرایی: پایروش طرح: عبدالله خادمیان

چاپ: هوشنگی / صحافی: نفیس

نشر: مجمع ذخائر اسلامی - قم

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۸ ش (۲۰۱۹ م)

شمارگان: محدود

شابک (دوره): ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۸۲۳-۹-۰

ج ۱: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۸۲۲-۹-۱ ج ۲: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۸۲۳-۸-۳ ج ۳: ۹۷۸-۹۶۴-۹۸۸۲۳-۸-۲

ارتباط با ناشر

ایران، قم: خیابان طالقانی (آذر) - کوی ۲۳ - فرعی اول - پلاک ۴ - مجمع ذخائر اسلامی

تلفن: ۰۹۱۲ ۲۵۲ ۴۳۳۵ همراه: ۰۹۸ ۲۵۳ ۷۷۰ ۱۱۱۹ دورنگار: ۰۹۸ ۲۵۳ ۷۷۱۳ ۷۴۰

نشانی پایگاههای اینترنتی:

www.zakhair.net

www.mzi.ir

info@zakhair.net

info@mzi.ir

برای خرید کتاب و تهیه کتابهای دیگر با همین موضوع، به سایت الفهرست رجوع کنید:

www.alfhrest.com

۱۴۰۰ خرداد

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۲۱	پیش درآمد
۲۹	مقدمه
۲۹	شناخت نامه جمالی تبریزی
۲۹	نسب و موطن شاعر
۳۲	خانواده و فرزندان شاعر
۳۸	مذهب و اخلاق شاعر
۴۶	آثار جمالی تبریزی
۶۵	شاعران همنام جمالی تبریزی
۶۷	بررسی نسخه خطی خمسۀ جمالی تبریزی
۶۷	مشخصات ظاهری
۶۸	مندرجات پشت نسخه
۶۹	تذهیب، آرایه‌ها و نگاره‌ها
۷۲	افتادگی و جابجایی برگ‌های نسخه
۷۳	برخی ویژگی‌های نگارشی نسخه
۷۶	همزه در نسخه خمسۀ جمالی
۷۷	چند نکته دیگر
۹۹	تحفة الأبرار
۹۹	[در توحید]
۱۰۰	مناجات اول
۱۰۱	مناجات دویم
۱۰۲	در نعت رسول علیه الصلوة و السلام

- ۱۰۴ در معراج گوید
- ۱۰۶ در نعت اول گوید
- ۱۰۷ در نعت دوم گوید
- ۱۰۸ در نعت سیم گوید
- ۱۰۹ در نعت چهارم گوید
- ۱۱۱ در عذر زمین بوس و درخواست از حضرت رسول علیه السلام
- ۱۱۲ در دعای پادشاه اسلام خلد ملکه
- ۱۱۳ در ثنا و نصیحت مشار الیه زید دولته گوید
- ۱۱۵ در سبب نظم کتاب و دیدن شیخ نظامی در خواب
- ۱۱۸ در صفت سخن و تعظیم او گوید
- ۱۱۹ در فضیلت سخن ور گوید
- ۱۲۱ گفتار در گم کردن دل گوید
- ۱۲۴ گفتار در یافتن دل گوید
- ۱۲۵ گفتار در خلوت اول در صفت ریاحین
- ۱۲۹ صفت خلوت دویم بطریق عشرت شبانه
- ۱۳۳ مقاله اول در ظهور آدم علیه السلام
- ۱۳۶ داستان پادشاه با خازن
- ۱۳۸ مقاله دوم در عدل و انصاف نگه داشتن
- ۱۴۰ داستان پادشاه چین
- ۱۴۱ مقاله سوم در حدوث و اختلافات عمر
- ۱۴۳ داستان سلطان محمود با پیر باغبان
- ۱۴۶ مقاله چهارم در نصیحت پادشاه وقت
- ۱۴۷ داستان عورت مظلوم
- ۱۴۹ مقاله پنجم در صفت ضعف و پیری گوید
- ۱۵۰ داستان پیر منعم با جوان مفلس

۱۵۲	مقاله ششم در اعتبار موجودات و رضا دادن به قضا
۱۵۳	داستان دو نقاش که در بلاد چین با یکدیگر دعوی کردند
۱۵۵	مقاله هفتم در مرتبه انسان و سایر آفرینش
۱۵۶	داستان هارون الرشید با درویش صاحب دل
۱۵۷	مقاله هشتم در حسن آفرینش در سبق حال
۱۵۹	داستان طزار خر فروش
۱۶۰	مقاله نهم در بزرگ منشی و بلند همتی
۱۶۲	داستان پیر صومعه نشین و عاشق شدن او
۱۶۳	مقاله دهم در نمودار آخر الزمان
۱۶۵	داستان دانشمند مغرور با پیر خمار
۱۶۶	مقاله یازدهم در بی وفایی و بی ثباتی جهان
۱۶۷	داستان شیخ صاحب کیف که کشف ارواح حجاب او شده
۱۶۸	مقاله دوازدهم [در وداع منزل حجاب]
۱۷۰	داستان گربه دزد با مطبخی
۱۷۱	مقاله سیزدهم در شکایت خلق و حسن تجرید
۱۷۲	داستان صاحب عباد و خواب دیدن او
۱۷۴	مقاله چهاردهم در شرط بیداری از غفلت
۱۷۶	داستان شیخ کامل که کودکان بر او سنگ می انداختند
۱۷۷	مقاله پانزدهم در حدیث نوآمدگان وقت گوید
۱۷۸	داستان جوان مطبخی با پدر خود و اسکندر و رفتن به طلب آب حیوان
۱۸۰	مقاله شانزدهم در چابک روی
۱۸۲	داستان کفشگر و نصیحت کردن شاگرد
۱۸۳	مقاله هفدهم در ترک و تجرید گوید
۱۸۵	داستان ابراهیم ادهم قدس سره
۱۸۵	مقاله هژدهم در نکوهش حاسدان

- داستان شیخ مرشد که مرید از او اسم اعظم خواست ۱۸۷
- مقاله نوزدهم در بازگشتن به عالم آخرت ۱۸۹
- داستان آن خواجه که دو غلام داشت ۱۹۱
- مقاله بیستم در وقاحت ابنای عصر و شکایت اهل زمانه ۱۹۲
- داستان طوطی که به سبب سخن در قفس مانده بود ۱۹۴
- مقاله در خاتمت کتاب و ختم سخن در دعای رسول علیه السلام ۱۹۵
- مهر و نگار** ۲۰۱
- [توفیق خواستن] ۲۰۱
- فی توحید باری تعالی عزّ اسمہ ۲۰۲
- در شکر باری عزّ اسمہ گوید ۲۰۳
- فی المناجات باری تعالی عزّ اسمہ ۲۰۵
- [در نعت رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلّم] ۲۰۶
- [معراج نامه] ۲۰۸
- [در سابقه نظم کتاب گوید] ۲۱۰
- [در ستایش معزالدین میرانشاه گوید] ۲۱۲
- [خطاب زمین بوس] ۲۱۳
- [خطاب به فرزندان] ۲۱۴
- [آغاز داستان مهر و نگار] ۲۱۶
- [پیوند شاه با کتایون و زادن مهر] ۲۱۷
- [آمدن همایون فرخنده فال و رسیدن مهر به بیست سالگی] ۲۱۹
- [نشاندن مهر پند پیران را و عزم شکار کردن] ۲۱۹
- [آمدن مهتر ده به استقبال مهر و مهمان کردن او را] ۲۲۲
- [آگاهی یافتن یاران از غیبت مهر و جستن او را سرانجام در خانه مهتر ده] ۲۲۲
- [خشم شاه از نافرمانی مهر و شفاعت پیران او را] ۲۲۳
- [بخشودن شاه فرزند را و سپردن پادشاهی به او] ۲۲۵

- ۲۲۶..... [ترویج مهر و نباتی]
- ۲۲۸..... [ناخشنودی مهر از نکاح نباتی و پنهان داشتن این راز]
- ۲۲۹..... [بیان کردن همایون اوصاف نگار را]
- ۲۳۰..... [خبر دادن همایون مهر را از نگار دختر پادشاه مدائن]
- ۲۳۴..... [راه یافتن همایون به خرگاه نگار و دیدن او و وصف جمال او]
- ۲۳۶..... [دیدن مهر تصویر نگار را و عاشق شدن بر او]
- ۲۳۷..... [به خواب دیدن مهر نگار را]
- ۲۳۸..... [طلبیدن مهر معتبر را و مزده وصال شنیدن از خوابگزار]
- ۲۳۹..... [خبر یافتن مهر از لشکرکشی جهانگیر به سپاهان]
- ۲۴۰..... [خبر یافتن از مراجعت جهانگیر و رفتن مهر به شکارگاه به عزم شکار]
- ۲۴۱..... [برطرف شدن خطر کشمیریان و آشکار شدن دوباره سودای عشق در مهر]
- ۲۴۲..... [مرکب راندن مهر و همایون به سمت مشکوی مدائن]
- ۲۴۴..... [خفتن مهر در سایه سرو و گذشتن نگار و مفتون شدن بر مهر]
- ۲۴۶..... [گرفتار آمدن نگار در عشق مهر]
- ۲۴۸..... [بیدار ماندن نگار در شب و راز گفتن با شمع]
- ۲۴۸..... [گرفتار شدن نگار در چنگ پلنگ]
- ۲۴۹..... [کشتن مهر پلنگ را و نجات یافتن نگار و دعوت او مهر را به قصر خویش]
- ۲۵۰..... [رسیدن برید از سپاهان و خبر آوردن از حمله کشمیریان]
- ۲۵۱..... [بازگشتن مهر به سپاهان و سپردن خاتم به لالا]
- ۲۵۲..... [بیقراری و آشفتگی نگار در دوری مهر]
- ۲۵۳..... [بیدار ماندن مهر و راز گفتن با شب]
- ۲۵۶..... [مناجات گفتن]
- ۲۵۷..... [به حضور طلبیدن لالا و آشکار گشتن حقیقت ماجرا]
- ۲۶۰..... [نبرد مهر با سپاه جهانگیر و کشته شدن شاه کشمیر]
- ۲۶۳..... [کشته شدن پرویز، پدر نگار]

- ۲۶۴ [دنباله کشته شدن کسری پرویز، پدر نگار و به خاک سپردن او]
- ۲۶۴ [بر تخت نشستن نگار و رسیدن حال مهر از لالا]
- ۲۶۵ [شکایت مهر از نامهربانی معشوق و بی وفایی لالا]
- ۲۶۶ [رسیدن قاصد از مدائن و آوردن نامه لالا]
- ۲۶۸ [رهسپار شدن همایون به سمت مدائن و خبر دادن نگار را از حال مهر]
- ۲۶۹ [بار یافتن همایون]
- ۲۶۹ [نامه شکایت آمیز مهر به نگار]
- ۲۷۲ [دل‌تنگ شدن مهر در انتظار همایون]
- ۲۷۲ [بیرون بردن خرگاه به صحرا و صفت زمستان و آتش]
- ۲۷۴ [مراجعت همایون از رسالت مدائن]
- ۲۷۴ [شرح مصاحبت نگار و شکایت او]
- ۲۷۵ [نامه نگار به مهر]
- ۲۷۸ [شکایت گفتن نگار]
- ۲۸۱ [رسیدن همایون و آوردن نامه مهر]
- ۲۸۲ [نامه مهر]
- ۲۸۳ [پاسخ دادن نگار]
- ۲۸۵ [ترتیب سفر رخشآباد اهواز]
- ۲۸۶ [خبر شدن نباتی از عشق مهر و نگار]
- ۲۸۸ [سخن گفتن مهر خطاب به نباتی]
- ۲۸۸ [رخت بربستن مهر و همراهان به عزم دشت رخشآباد]
- ۲۸۹ [روانه گشتن نگار و یاران به سمت دشت رخشآباد]
- ۲۹۰ [برابر نشستن عاشق و معشوق]
- ۲۹۱ [سرود گفتن مطرب اول از زبان مهر]
- ۲۹۲ [سرود گفتن گلچهر از زبان نگار]
- ۲۹۳ [سرود گفتن مطرب سوم از زبان مهر]

۲۹۴	[سرود گفتن سمن بر از زبان نگار]
۲۹۴	[سرود گفتن مطرب پنجم از زبان مهر]
۲۹۵	[سرود گفتن مطرب ششم از زبان نگار]
۲۹۷	[صفت جمال نگار]
۲۹۷	[نشستن ده دختر به افسانه خوانی]
۲۹۷	[افسانه گفتن سمنبر]
۲۹۷	[افسانه گفتن شکرلب]
۲۹۸	[افسانه گفتن پری رخ]
۲۹۸	[افسانه گفتن گلچهر]
۲۹۸	[افسانه گفتن بنفشه]
۲۹۸	[افسانه گفتن قمر]
۲۹۸	[افسانه گفتن ناهید]
۲۹۸	[افسانه گفتن نسرين]
۲۹۸	[افسانه گفتن سوسنک]
۲۹۹	[افسانه گفتن گل اندام]
۲۹۹	[افسانه گفتن همایون]
۲۹۹	[افسانه گفتن لالا]
۲۹۹	[افسانه گفتن مهر]
۲۹۹	[افسانه گفتن نگار]
۳۰۰	[سرود گفتن نگار و دعوت مهر به خویشنداری]
۳۰۰	[سرود گفتن مهر]
۳۰۱	[سرود گفتن نگار]
۳۰۲	[حکایت گلخن تاب]
۳۰۳	[برنشستن مهر و نگار به عزم تماشا]
۳۰۴	[برنشستن مهر و نگار به عزم نخجیرگاه]

- ۳۰۴ [برنشتن مهر و نگار به عزم چوگان]
- ۳۰۵ [سرود از قول ساقی در اغتمام وقت]
- ۳۰۶ [گستردن نگار بساط عیش و عشرت را]
- ۳۰۶ [سرود گفتن رامشگر در ناپایداری جهان و دعوت به طرب]
- ۳۰۷ [رقص و سماع دو دل داده]
- ۳۰۸ [بیدار شدن مهر از خواب دوشین]
- ۳۰۸ [بیدار شدن نگار از خواب دوشین]
- ۳۰۸ [عیش و عشرت در هفت روز به هفت خرگاه]
- ۳۰۹ [پرداختن به بازی نزد]
- ۳۱۰ [عتاب کردن نگار با مهر]
- ۳۱۱ [رسیدن پیک و خبر آوردن از شورش بهزاد]
- ۳۱۲ [بازگشتن نگار به مدائن و آگاه شدن مهر از ماجرا]
- ۳۱۲ [مشورت خواستن مهر از زان و فریفتن بهزاد]
- ۳۱۳ [خبر شدن نباتی بار دیگر از ماجرا و چاره جستن مهر و نگار]
- ۳۱۵ [مرکب راندن مهر از پی نباتی و رسیدن بدو در نشابور و فریفتن او به سوگند]
- ۳۱۶ [مرکب راندن بهزاد و همراهان به صوب مدائن]
- ۳۱۶ [خبر یافتن نگار از قصد بهزاد و مشورت با بزرگان]
- ۳۱۹ [فرستادن نگار تحفه‌ها و وعده‌ها بهزاد را و پشت پا زدن بهزاد بر آنها]
- ۳۲۰ [مشورت نگار با بزرگان و پیشنهاد سپردن پادشاهی به بهزاد]
- ۳۲۱ [بار یافتن بهزاد به حضور نگار]
- ۳۲۲ [پذیرفتن بهزاد وعده پادشاهی را]
- ۳۲۲ [فریفتن نگار بهزاد را به تخت و تاج]
- ۳۲۴ [شکایت نگار از بی وفایی مهر]
- ۳۲۴ [آمدن قاصد و آوردن نامه مهر به نگار]
- ۳۲۶ [بازگشتن قاصد به نزد مهر]

- ۳۲۷ [آمدن جاسوس از کرمان و خیر شورش والی آنجا]
- ۳۲۷ [خبر شدن بهزاد از نامه مهر و مجنون گشتن]
- ۳۲۸ [یافتن بهزاد در بن کوه و بردن او به کاخ شاهی]
- ۳۲۸ [فرستادن نگار رامشگران را خدمت بهزاد و شیفته شدن او بر آنان]
- ۳۲۹ [مجنون شدن بهزاد بار دیگر و خلع کردن نگار او را از شاهی]
- ۳۲۹ [آمدن بهزاد بر آستانه درگاه نگار و راز و نیاز با معشوق]
- ۳۳۱ [سرود گفتن بهزاد به صوت دلگشا]
- ۳۳۲ [دل سوختن نگار بر بهزاد]
- ۳۳۲ [شکایت گفتن نگار از بی وفایی مهر]
- ۳۳۲ [فرستادن مهر همایون را به پیامگزاری نزد نگار]
- ۳۳۴ [شکایت مهر از بی وفایی نگار]
- ۳۳۴ [برافروختن نگار از طعنه های مهر و عتاب کردن بر بی ثباتی او]
- ۳۳۵ [آمدن بهزاد آشفته به درگاه و وصیت کردن او به نگار]
- ۳۳۷ [سخن گفتن همایون و بیان چندی از مشکلات راه عشق]
- ۳۳۸ [بی نصیب رفتن بهزاد و پشیمان شدن نگار از نامهربانی بهزاد]
- ۳۳۹ [به جستجوی بهزاد فرستادن لالا را و نیافتن او]
- ۳۳۹ [رفتن نگار و همراهان از پی بهزاد و رسیدن به غار]
- ۳۴۰ [یافتن بهزاد محتضر در غار]
- ۳۴۱ [جان سپردن بهزاد در آغوش نگار]
- ۳۴۲ [به خاک سپردن بهزاد در غار و ساختن عمارت بر مزار او]
- ۳۴۲ [بیمار گشتن نگار]
- ۳۴۳ [لشکر کشیدن مهر به کرمان و گریختن میر کرمان]
- ۳۴۴ [خیمه برافراشتن مهر پای حصار والی کرمان]
- ۳۴۴ [آمدن گهرناز دختر والی کرمان به مجلس مهر]
- ۳۴۵ [عشرت راندن مهر با گهرناز و شیفته شدن همایون بر او]

- ۳۴۶..... [پیمان بستن گهرناز با مهر جهت گشودن حصار والی]
- ۳۴۷..... [منقاد گشتن والی کرمان و گذاشتن مهر از سر تقصیر او]
- ۳۴۸..... [تعزیت نامه مهر به نگار از راه طنز]
- ۳۵۲..... [در بند کشیدن والی کرمان گهرناز را به جرم خیانت]
- ۳۵۳..... [شکست افتادن در حصار والی و به هزیمت رفتن او]
- ۳۵۴..... [فرمان شاه بر کشتن والی کرمان و ضمانت همایون او را]
- ۳۵۵..... [مردن نباتی]
- ۳۵۷..... [رسیدن لالا و آوردن نامه نگار]
- ۳۵۷..... [تعزیت نامه نگار به مهر از طریق بادافراه]
- ۳۶۰..... [تقاضای لالا جهت مشاهده جمال گهرناز]
- ۳۶۱..... [تصویرگری گهرناز و خبر دادن او از رازهای نهان]
- ۳۶۳..... [رفتن لالا به مدائن و خریدن نگار را از حرکت مهر]
- ۳۶۴..... [رسیدن مهر به مشکوی مدائن و نگار شدن مهر از یاران]
- ۳۶۴..... [رسیدن مهر بر سر چشمه و دیدن نگار در چشمه]
- ۳۶۵..... [آب‌تنی کردن نگار در چشمه]
- ۳۶۷..... [به حضور طلبیدن نگار لالا را و شکایت از مهر]
- ۳۶۸..... [رسیدن مهر بر در قصر نگار در طلب معشوق]
- ۳۶۹..... [فرود آمدن مهر در خرگاه شاهی]
- ۳۷۰..... [گلایه مهر از نگار]
- ۳۷۱..... [پاسخ گفتن مهر و روی نمودن نگار از بام قصر]
- ۳۷۲..... [لابه نمودن مهر در آستانه درگاه]
- ۳۷۳..... [پاسخ دادن نگار به زبان طعنه و شکایت]
- ۳۷۵..... [پاسخ دادن مهر به طریق طعن و شکایت]
- ۳۷۶..... [پاسخ گفتن نگار]
- ۳۷۸..... [پاسخ گفتن مهر]

۳۷۹	[پاسخ گفتن نگار]
۳۸۱	[نومید بازگشتن مهر و امید بخشیدن همایون او را]
۳۸۳	[پشیمان گشتن نگار از بدرفتاری با مهر و رضا دادن به عقد کابین]
۳۸۴	[گزاردن لالا پیغام نگار را به مهر]
۳۸۵	[زفاف مهر و نگار]
۳۹۱	[تزویج همایون و گهرناز]
۳۹۳	[نکوهش جهان]
۳۹۴	[حکایت گل و بلبل]
۳۹۵	[پایان کار مهر و نگار]
۴۰۰	[در موعظه]
۴۰۲	[در خاتمت کتاب و طلب غفران]
۴۰۹	تعلیقات
۵۰۹	نمایه ها
۵۰۹	کسان
۵۱۹	جایها

www.ketab.ir

پیش درآمد

نظیره‌سرایی^۱ از سنت‌های ریشه‌دار شعر فارسی به شمار می‌رود که سابقه آن را تا ایران پیش از اسلام نیز می‌توان جستجو کرد.^۲ فرایند این نوع ادبی چنین است که شاعر یا نویسنده‌ای به پیروی از شاعر یا نویسنده دیگر، به سرایش و نگارش اثری تازه دست یازد. این پیروی معمولاً به طریق اقتفا و استقبال انجام می‌شود؛ مانند آنچه در تمام دورانهای شعر فارسی روی داده است، از جمله استقبال حافظ از غزلیات شاعران پیش از خود. گونه خاص‌تر نظیره که مورد بحث ماست، آن است که شاعر یک مثنوی عاشقانه، حماسی، تعلیمی، تاریخی و امثالهم را پیش روی نهد و مثنوی دیگر با حفظ مهمترین اشتراکات صوری و معنایی پدید آورد.^۳

رسالت شاعر یا نویسنده نظیره‌پرداز این است که با نظر بر آثار برتر و موفق ادبی، اثری بیافریند که تقلید صرف نباشد، شاخ و برگ‌های جدید به داستان بدهد و یا در اصل داستان تغییرات چشمگیر ایجاد کند و شرط اصلی نظیره‌گویی نیز «آن است که به جرم سوغات ادبی منتهی نشود. آنچه در نظیره‌گویی اهمیت می‌یابد، تحقیق درباره کیفیت و میزان نفوذ و تاثیر آثار ادبی مشهور در معاصران یا گذشتگان است که خود از اهم مباحث نقد ادبی و ادبیات تطبیقی به شمار می‌رود.»^۴

۱. نظیره مؤنث نظیره، به معنی مثل و شبیه است که در معانی دیگری همچون «مهتر قوم که مردم در همه کارها به وی نگرند و دست‌نگر او باشند» و «دیده‌بان و نگهبان لشکر» نیز به کار رفته است. (دهخدا) در اصطلاح به اثری ادبی گفته می‌شود که به تقلید از اثر قدیم‌تر ساخته شده باشد و معمولاً به جد است. این فن در شعر فارسی مستلزم رعایت وزن قافیۀ اثر مورد نظر است. (فرهنگ ادبیات فارسی، ج ۲، ص ۱۴۱۸)

۲. ن. ک. تاریخ ادبیات کودکان ایران، صص ۱۸۱ و ۱۸۲.

۳. البته این نوع نظیره‌گویی، مختص شعر نیست و در داستانهای منثور فارسی مانند نظیره‌های کلیله و دمنه و گلستان سعدی نیز مشاهده می‌شود.

۴. یکصد منظومه عاشقانه فارسی، ص ۳۰.

بزرگ‌ترین بخش جریان نظیره‌سرایی در شعر فارسی مربوط به خمسه نظامی است. علت این امر نبوغ و سبک‌آفرینی شاعر و شهرت و قبولی است که پنج گنج او در میان خاص و عام یافت، «چنانکه بعد از وی تا قرنهای دراز در سراسر قلمرو زبان فارسی هر جا داعیه‌داری دست به نظم داستانی زد، در اثبات قدرت‌نمایی خویش کوشید تا خمسه وی یا دست کم یک یا دو منظومه آن را تقلید کند.»^۱ نظیره‌پردازی آثار نظامی، از مرزهای زبان فارسی نیز فراتر رفته و در شعر شاعران ترک، کرد، اردو زبان و هندو نیز نمونه‌هایی از آن مشاهده می‌شود.^۲

شاعران درجه دوم و سوم، معمولاً با اشراف بر رواج و محبوبیت آثار درجه اول شعر فارسی، به دنبال کسب اعتبار آنان شروع به پدید آوردن نظیره‌هایی بر این آثار می‌کرده‌اند. «دلایلی چون شهرت، اصالت و گیرایی اثر، حوادث سیاسی اجتماعی و معنوی، عواطف و احساسات خوانندگان، قبول عام اثر و پیروی از برخی سنت‌های ادبی موجب می‌شود نظیره‌گویی و تقلید رواج یابد.»^۳

نظامی اگرچه مبدع خمسه‌سرایی (یا سته‌سرایی به اعتبار تقسیم اسکندرنامه به دو بخش شرفنامه و اقبالنامه) است، اما خود در سرودن بعضی منظومه‌ها همچون اسکندرنامه، خسرو و شیرین و مخزن‌الاسرار تحت تأثیر آثار پیش از خود بوده است. او «از گویندگان گذشته بیشتر به فردوسی و تا اندازه‌ای به سنایی نظر داشته است»^۴ تا حدّ زیادی هم منظومه ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی در شیوه کار نظامی در خسرو و شیرین اثر داشته است.^۵ به اعتقاد محجوب، نظامی در انتخاب وزن از منظومه‌های پنجگانه خویش مبتکر نبوده و شاعران ایرانی از قدیم‌ترین ادوار شروع شعر فارسی، اوزان مناسب برای سرودن مثنوی‌ها را انتخاب کرده بودند.

با این حال هرچند نظامی در سرودن خمسه، مایه‌های اصلی خود را از آثار دیگران گرفته، در حصار تقلید نمانده و با تصرف و تدبیر ابتکاری و هنرمندانه به آثار خود صورتی هنرمندانه و متعالی بخشیده است. «اگرچه داستان‌سرایی در زبان فارسی به وسیله نظامی شروع نشده و از آغاز ادب فارسی سابقه داشته، لیکن تنها شاعری که تا پایان قرن ششم توانسته این نوع از شعر یعنی شعر تمثیلی

۱. با کاروان حله، ص ۱۹۵.

۲. ن. ک. کتابشناسی نظامی گنجوی، صص ۵ تا ۱۷۷.

۳. با کاروان حله، ص ۳۱.

۴. همان، ص ۲۱۰.

۵. ر. ک. همان، ص ۸۲؛ سخن و سخنوران،، ص ۳۷۱؛ سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۵۹۵.

۶. سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۱۰۶.

را در زبان فارسی به حدّ اعلای تکامل برساند نظامی است.^۱ نظامی خود نیز مدّعی ابتکار و نوآوری بوده و الحق درست گفته است:

عاریت کس نپذیرفته‌ام آنچه دلم گفت بگو گفته‌ام
شعبده‌ای تازه برانگیختم هیکلی از قالب نو ریختم^۲
نزدیک به تمام شاعرانی که بعد از نظامی به منظومه‌سرایی پرداختند، آثار نظامی را پیش چشم داشتند. «داستان‌سرایی گنجه در واقع کار داستان‌سرایی بعد از خود را به تقلید شیوه و ساختن نظیره آثار خویش منحصر کرد و تا حدّی نیز سبب بروز وقفه و رکود در داستان‌سرایی فارسی گشت.»^۳
نخستین مقلدان بزرگ نظامی، امیر خسرو دهلوی و خواجوی کرمانی و مشهورترین آنان نورالدین عبدالرحمن جامی است. در پایان دوره تیموری و در عهد صفویه هم چه در ایران و چه در هندوستان شاعران بسیاری به نظم داستانهایی پرداختند که بیشتر آنها به تقلید از نظامی است، هرچند انعکاس محیط و فرهنگ هندوستان در این داستانها چشمگیر است. سرودن این منظومه‌ها تا اواخر عهد قاجار و حتی روزگار معاصر ما هم ادامه یافته است.^۴

با توجه به اینکه هنوز تعداد زیادی از منظومه‌هایی که به تقلید از نظامی پدید آمده، شناسایی و معرفی نشده، ما شمار و فهرست کمی از تعداد خمسه‌ها و خمسه‌سرایان در دست نداریم. وحید دستگردی شمار تخمینی خمسه‌ها و خمسه‌سرایان را به هزار هم می‌رساند.^۵ یان ریپکا این عدد را در ایران و قلمرو ایران فرهنگی یعنی ترکیه، آسیای مرکزی و هند از حدّ افزون می‌داند.^۶ ابوالقاسم رادفر در کتابشناسی نظامی گنجوی ۱۳۵ شاعر پارسی‌گوی و ۲۱ شاعر ترک را نام برده که آثار نظامی را تقلید کرده‌اند. او معتقد است که تعداد واقعی مقلدان نظامی بیش از اینهاست.^۷

۱. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۸۰۷.

۲. مخزن الاسرار، ص ۶۵.

۳. با کاروان حلّه، ص ۱۹۵.

۴. ر.ک.: گنج سخن، ص ۷۳ به بعد.

۵. گنجینه گنجوی، ص صب.

۶. تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه، ص ۳۰۰.

۷. کتابشناسی نظامی گنجوی، ص ۳۷۷.

از جمله مقلدان نظامی، «جمالی تبریزی» شاعر سده هشتم و نهم هجری است.

جمالی، شاعر گمنام و ناکام تبریزی در پایانین دهه‌های قرن هشتم هجری در تبریز متولد شده و با کسب علوم اولیه و فنون شعر در همان شهر، به شاعری روی آورده است. از تاریخ دقیق زاد و مرگ او اطلاعی در دست نیست و در گفتارهایش نیز اطلاعات اندکی در باب بعضی احوالات شخصی و همسر و فرزندانش به دست می‌آید.

جمالی در شعر، تقلید از نظامی را وجهه همت خود ساخته و در پی آن است که طابق التعل بالتعل از خمسه سرای گنجه پیروی کند. از این رو می‌توان وی را «نظامی ثانی» لقب نهاد. نتیجه تلاشهای او در این راه، خلق پنج مثنوی به نامهای تحفة الأبرار در جواب مخزن الاسرار، مهر و نگار در برابر خسرو و شیرین، محزون و محبوب به تقلید از لیلی و مجنون، هفت اورنگ در استقبال هفت پیکر و انوشنگ‌نامه به عنوان نظیره اسکندرنامه می‌باشد که بین سالهای ۸۰۰ تا ۸۴۱ ه. ق. مشغول سرودن آنها بوده است. از گفته‌های شاعر پیداست که در انواع دیگر شعر چون قصیده و غزل نیز دست داشته است. زبان شعر او در خمسه ساده و روان است؛ در عین حال در بعضی مواضع مانند مقدمه منظومه‌ها نشان داده که در به کارگیری آرایه‌ها و زیبایی‌های ادبی توانایی لازم را دارد.

جمالی تبریزی در تاریخ سومین خمسه سرای بعد از نظامی محسوب داشت. او پس از امیر خسرو دهلوی (صاحب پنج گنج به نامهای مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، آینه اسکندری و هشت بهشت^۱ و همچنین پنج مثنوی دیگر به نامهای قران السعدین، دولرانی و خضرخان، مفتاح الفتوح، نه سپهر و تغلق‌نامه) و خواجوی کرمانی (صاحب مثنوی‌های همای و همایون، گل و نوروز، روضه الانوار، کمال‌نامه و گوهرنامه) قرار می‌گیرد. اگرچه در این دوره زمانی، امیر حسینی هروی (صاحب مثنوی‌های طرب‌المجالس، نزهة الأرواح، زادالمسافرین، کنزالرموز و سی‌نامه) و عماد فقیه کرمانی (صاحب مثنوی‌های همایون‌نامه، صفانامه، صحبت‌نامه، محبت‌نامه و ده‌نامه) نیز صاحب پنج گنج هستند، اما پنج گنج این دو شاعر به لحاظ ساختار و محتوا شباهت چندانی به خمسه نظامی ندارد.

۱. امیر خسرو صریحاً از این پنج اثر به «پنج گنج» یاد می‌کند:

شکر حق را که از خزاین غیب
ریخت چندان جواهرم در جیب
که از آن نقد قیمتی به سه سال
کردم این پنج گنج مالامال
(خمسه امیر خسرو دهلوی، ص ۶۹۹)

در میان نسخه‌های خطی مجموعه ایندیا آفیس کتابخانه بریتانیا در لندن، نسخه‌ای نفیس و منحصر بفرد (شماره ۱۳۸ ایندیا آفیس) نگهداری می‌شود که بر اساس مستندات نسخه، می‌توان آن را «خمسه جمالی تبریزی» نام نهاد. این اثر گرانبها در فهرست‌ات‌ه تحت شماره ۱۲۸۴ ثبت و معرفی شده است. این نسخه که از نام کاتب خوش‌خط و باسواد آن اطلاع نداریم، در شهر بغداد کتابت شده و دو تاریخ کتابت ۸ رمضان ۸۶۹ ه. ق. (ترقیمه مثنوی مهر و نگار) و محرم ۸۷۰ ه. ق. (ترقیمه مثنوی محزون و محبوب) را در خود دارد و حاوی پنج منظومه به تقلید از خمسه نظامی به نامهای تحفة‌الابرار، مهر و نگار، محزون و محبوب، هفت اورنگ و انوشنگ‌نامه، از شاعری تبریزی با تخلص جمالی است. جمالی، شاعر این خمسه، شاعری گمنام است که خود و آثارش از دید تمام تذکره‌نویسانی که امروزه می‌شناسیم، دور مانده و جز این خمسه در هیچ منبع شناخته‌شده‌ای، اطلاعی از او به دست نمی‌آید.

خمسه جمالی را باید یکی از کم‌اقبال‌ترین آثار ادبی فارسی دانست. عدم رواج این اثر باعث شده که تنها یک نسخه خطی از آن باقی بماند. نسخه‌ای که در بغداد کتابت شده، سر از فتحپور و لکنهو در هندوستان درآورد و سپس توسط یکی از مأموران کمپانی هند شرقی به بریتانیا برده شده است؛ بنابراین می‌بینیم که حتی این نسخه منحصر به فرد نیز در ایرانی که امروز می‌شناسیم، روزگار سپری نکرده است.

در مقابل، انتقال این نسخه به بریتانیا و نگهداری آن در یکی از مجهزترین و معروفترین کتابخانه‌های جهان، سبب آشنایی مستشرقان و پژوهشگران اروپایی با آن شده و خوشبختانه تا اندازه‌ای اهمیت ادبی و هنری آن شناسانده شده است.

اول بار، هرمان اته (۱۸۴۴ - ۱۹۱۷ م.)، خاورشناس شهیر آلمانی در جلد اول «فهرست نسخ خطی ایندیا آفیس موزه بریتانیا» نسخه خطی خمسه جمالی را ذیل شماره ۱۲۸۴ معرفی^۱ و هم‌و در کتاب «تاریخ ادبیات فارسی» (تألیف ۱۸۹۶ م.) به منظومه‌های مندرج در نسخه اشاره‌ای کوتاه کرده و خوانندگان را به این گوهر گرانبها رهنمون ساخته است.^۲

به سالها بعد، بازیل رابینسون (۱۹۱۲ - ۲۰۰۵ م.)، متخصص نامدار هنر ایران و خاور دور، در اثری که به سال ۱۹۷۶ م. پیرامون تصاویر نسخه‌های خطی کتابخانه ایندیا آفیس نگاشته، شش

۱. Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of the India Office, vol. I, p. ۱۹۰.

۲. تاریخ ادبیات فارسی، صص ۸۴، ۸۶ و ۱۷۶.

مینیاتور این نسخه را توصیف کرده است.^۱ بعضی دیگر از پژوهشگران حوزه هنر به صورت گذرا بدین اثر اشاره کرده‌اند؛ از جمله آنها اسین آتیل، خمسه جمالی را به همراه نسخه‌ای از خمسه امیر خسرو دهلوی که در زمان پیربداق در بغداد کتابت شده، تلفیقی از سنتهای هنری قراقویونلوها و تیموریان می‌داند که در زمان شکوفایی کامل کارگاه هنری پیربداق پدید آمده‌اند.^۲ شیدا کنبای (۱۹۴۹م. - ...)، سرپرست بخش هنر اسلامی موزه متروپولیتن نیز در کتاب «نگارگری ایرانی» (۱۹۹۳م.) هنگام بحث درباره هنر دوران تیموریان و ترکمانان به مميزات تصاویر این نسخه نیز پرداخته است.^۳

مهدی کاظم‌اف (۱۹۵۴م. - ...)، استاد دانشگاه دولتی باکو در آذربایجان، نیز در مقاله‌ای به نام «حکیم نظامی گنجوی و جمالی تبریزی» به معرفی کوتاهی از جمالی و خمسه او پرداخته است. به اعتقاد او «خمسه جمالی نه تنها نمونه بارز مکتب ادبی نظامی، بلکه مانند یکی از جالبترین آثار ادبیات زبان فارسی قرون وسطی اهمیت کسب می‌نماید.»^۴ کاظم‌اف که در جمهوری آذربایجان درباره نظامی و مقلدان او پژوهشهای متعددی انجام داده، همچنین در سال ۱۹۹۸م. کتابی با عنوان «Poetic heritage of Gamali Tabrizi» درباره خمسه جمالی به رشته تحریر درآورده است.

در میان این محققان، تا آنجا که می‌توان ابرسانی استاد دانشگاه ساینزای رم، به خمسه جمالی اهتمام ویژه و درخور تمجیدی داشته است. وی نخستین بار در سال ۱۹۶۱م. به این اثر پرداخته و در حال تدوین و چاپ خمسه جمالی است. ایشان در سال ۱۹۶۶م. مقاله‌ای مفصل به زبان انگلیسی در نشریه «Oriente Moderno» درباره جمالی و خمسه او نگاشته است. در این مقاله علاوه بر معرفی مفصل نسخه خمسه، جمالی و منظومه‌های او را نیز به طور کامل شناسانده است.^۵ همچنین در سال ۲۰۰۶م. در مدخلی که پیرامون نظیره‌های خسرو و شیرین در دانشنامه ایرانیکا نوشته، منظومه مهر و نگار جمالی را نیز معرفی کرده است.^۶ اورساتی در سال ۲۰۱۰م. در همان دانشنامه مدخلی مستقل در معرفی

۱. Persian Paintings in the India Office Library: A Descriptive Catalogue, pp. ۱۶ - ۲۳.

۲. The Art of the Mamluks, Muqarnas, Vol. ۲, p. ۱۶۲.

۳. Persian Painting, p. ۶۷.

۴. حکیم نظامی گنجوی و جمالی تبریزی، مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی، ج ۳، صص ۱ - ۳.

۵. The Xamsah "Quintet" by Gamali: reply to Nizami between the Timurids and the Qaraqoyunlu, Oriente Moderno, vol. II, pp. ۳۸۵ - ۴۱۳.

۶. Kosrow o Širin and its imitations, Encyclopaedia Iranica.

خمسۀ جمالی نگاشته است.^۱ در همین زمینه وی مقاله‌ای فارسی با عنوان «خمسۀ جمالی و نشر آن» نوشته که در یادنامه محمد قزوینی منتشر شده است. او با معرفی مفصل‌تری از جمالی تبریزی و نسخه خطی خمسۀ او و عده انتشار این اثر را داده؛^۲ اما با وجود گذشت سالها از وعده چاپ خمسۀ جمالی، تاکنون این اثر را منتشر نکرده است.

نظر به اهمیت خمسۀ جمالی در سیر تکوین خمسه‌سرایی، ما از سال ۱۳۹۲ شمسی، تصحیح و تحقیق در این اثر را و جهت کوشش خود قرار دادیم و تلاش کردیم پژوهشی درخور و شایسته این اثر ارجمند به خوانندگان و دوستداران شعر فارسی تقدیم کنیم. پژوهش در منظومۀ دوم، یعنی مهر و نگار به عنوان رسالۀ دکتری اینجانب در گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد پذیرفته شد و بحمدالله به تاریخ ۱۵ اسفند ۱۳۹۷ ش. در بیست و نهمین جلسۀ دفاع دانشجویان دکتری آن گروه به فرجامی نیکو رسید و بقیۀ منظومه‌ها نیز در حین نگارش رساله سمت اتمام یافت. امید است که خوانندگان، بر معایب اثر به دیده عفو و اغماض بنگرند.

در اینجا بر خویشتن لازم می‌دانم از آقایان دکتر محمدکاظم کهدویی، دکتر مهدی ملک ثابت، دکتر یدالله جلالی پندری، دکتر کاظم پهلوانی و سرکار خانم دکتر گلپر نصری، استادان دانشگاه یزد و جناب آقای دکتر علی اصغر باباصفری، استاد دانشگاه اصفهان که راهنمایی و مشاوره بخشی از این اثر را به نیکویی انجام دادند، تشکر کنم.

از دوست صدیق و نازنینم، دکتر داود واثقی خوندابی که دلگرمی‌ها و همراهی‌هایش در طول سالیان، جرعه‌های دوستی و مهربانی را با طعم شعر و عرفان در هم آمیخت و در کام دوستان ریخت، صمیمانه سپاسگزارم و شادمانی و بهروزی را برایش به دعا می‌طلبم.

همچنین از سرور گرامی، جناب حجّت‌الاسلام سید صادق حسینی اشکوری، مدیر محترم مجمع ذخایر اسلامی که پیش از این زحمت چاپ و نشر دیوان سائل شیرازی را تقبل کردند و این بار نیز با کمال خوشرویی، انتشار این اثر را بر عهده گرفتند، سپاسگزاری می‌کنم.

دکتر روح الله خادمی

ارسنجان - فروردین ۱۳۹۸

(<http://www.iranicaonline.org/articles/kosrow-o-sirin>)

۱. Kamsa-ye Jamali, Encyclopaedia Iranica, vol. XV, pp. ۴۴۸-۴۵۱.

۲. خمسۀ جمالی و نشر آن، به یاد محمد قزوینی، ص ۴۷.

بس کن ای جادوی سخن پیوند
بیر از خویش و در سخن پیوند

مقدمه

شناخت نامه جمالی تبریزی

نسب و موطن شاعر

نام شاعر به هیچ گونه بر ما دانسته نیست. شاعر مطلقاً به نام خود اشاره‌ای نکرده و تنها تخلص خویش، یعنی «جمالی» را در چند موضع آورده است. پانولا اورساتی از روی عنوان کتیبه سرلوح تحفة الأبرار (خمسة من مصنفات حضرة الجمالیة الاحمدیة قدس سره) حدس زده که نام کوچک او «احمد» بوده است، اما این حدس نیز قواعد زبان عربی به هیچ وجه نمی‌تواند قرین به صواب باشد و در جایی نیز سراغ نداریم که نام کوچک یا الکنیة به تخلص اضافه کنند. در حقیقت، با توجه به اینکه جمالی خود را از نژاد عرب و از نسل رسول الله ﷺ معرفی کرده، مذهب یا عنوان‌نگار نسخه که مستندات برون‌متنی از احوال شاعر در دست نداشته، بر این اساس او را احمدی لقب نهاده، یعنی کسی که از نسل احمد (پیغمبر گرامی اسلام) و منسوب بدان بزرگوار است.

شاعر از پدر خود هم نامی نبرده؛ اما از اوصافی که درباره او به دست داده، بر می‌آید که از علمای دین و بزرگان روزگار بوده است. شاعر در رثای پدر و مادر خود، از پدر با صفاتی چون «شیرشکار بیشه دین»، «بحر عطا»، «کوه تمکین»، «هادی خلق»، «مهدی مهد»، «خضر زمان» و «عیسی عهد» یاد کرده است.

از درد پدر چنان خرابم کز غصه چو شیب شد شبا بم
آن شیر شکار بیشه دین آن بحر عطا و کوه تمکین
آن هادی خلق و مهدی مهد آن خضر زمان و عیسی عهد
آنگونه که جمالی خود در چند موضع بیان کرده، نسب از نژاد عرب می‌برده است. آنجا که دوست صمیمی اش او را به نظم منظومه دوم، یعنی مهر و نگار بر می‌انگیزد:

پریشان شد از آن آشفته‌حالی
 میان پارسی‌گویان تازی
 و در همان منظومه صریحاً این مطلب را بیان می‌دارد و انتساب خود به نژاد عجم را نفی می‌کند
 عرب را زین رطب در باغ هم نیست
 مرا دیگر بدین نسبت بخوانی
 تن از تبریز و جانم از مدینه است
 نصیب از خوان ازعام رسول است
 مرا این مستی از جام رسول است
 زادگاه جمالی شهر تبریز است. او چند بار دیگر نیز به زادگاه خود اشاره کرده و تبریزی بودن
 بر ما مسجّل است.^۳

در زمان سرودن منظومه چهارم؛ یعنی هفت اورنگ، از تبریز و تبریزیان رنجشی در او پدید آمد
 و در چند جای منظومه این دلخوری‌ها را آشکار کرده است:

چون جمالی سخنوری که جهان
 گر طامی ز گنجه شد پیدا
 شهر تبریز که گرامی نیست
 کمتر از گنجه نظامی نیست
 و در جای دیگر، حسادت کرده‌ای نسبت به نظامی دارد و رنجهای زندگی خود را به سبب گنجه
 نبودن خود می‌داند:

عیب بسیار هست در بارم غیر از این نیز علتی دارم
 که ز تبریزم و نه از گنجه زان همی دارم فلک رنجه
 و در پایان هفت اورنگ، خود و نظامی را در نارضایتی از شهر و مردم زادگاه، دارای دردی مشترک
 می‌یابد:

۱. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۲۱۰.

۲. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۴۰۳.

۳. جمالی، در جلد اول دانشنامه ادب فارسی، ذیل مدخل «جمالی سمرقندی» معرفی شده، اما این انتشار
 قطعاً اشتباه است. جمالی مذکور در هفت اقلیم که بدان ارجاع داده شده نیز کسی دیگر است. ن. ک. دانشنامه

ادب فارسی، ج ۱، ص ۳۲۳.

۴. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۱۹۶.

۵. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۵۰.

من ز تبریز چون شدم رنجه چون نظامی ز خطه گنجه
 صورت حال خود در این نامه ثبت کردم به قوت خامه
 تا بخوانی تمام و رای منیر فکرت من درآورد به ضمیر^۱
 در منظومه پنجم، یعنی انوشنگ نامه علت نارضایتی خود را با لحنی خشماگین بیان می‌کند. دلیل
 این نارضایتی چیزی نیست جز بی‌توجهی بزرگان شهر به آثار او که تا آن زمان چهار منظومه تمام را
 شامل می‌شده است:

نه از گنجه دارم نسب، نی ز طوس که صیت من افغان برآرد چو کوس
 ز تبریزم و حال تبریز بین که چون گشت ویران که با اینچنین
 گهرها که پیمود گفتار من نشد هیچکس آگه از کار من^۲
 و در ادامه منظومه، مشخص می‌شود که این نارضایتی و نومیدی او را به ترک شهر و دیار برای
 جستن سخن‌شناسی کریم واداشته است:

چو من رسم این دایستان می‌زدم دم از گفته راستان می‌زدم
 برون برده بودم ز تبریز رخت ز تبریزیان گشته آزرده سخت
 که هرگز در این کوشش ندانیدی ندیدم ز سعی کسی یاوری
 نه از شاخ احسان بری یافتیم نه مایل به تحسین سری یافتم
 پس از طعن و تکلیف و آزارشان همین بود گفتار و کردارشان^۳
 آخرین خبر صریحی که او از جای‌باش خود به ما می‌دهد این است که به دنبال این مشکلات به
 شهر «قَبان» که بین تبریز و بیلقان واقع بوده، پناه برده و انوشنگ‌نامه را در آن شهر سروده است.

جمالی در چند بیت قبل، از عراق و زنده‌رود سخن می‌گوید و جنس سخن او این گمان را در
 ذهن تقویت می‌کند که شاعر در آن زمان در اصفهان یا محدودهٔ عراق عجم ساکن بوده است:

نبینی تو یک تن کنون در عراق که با نخوتی باشد از طمطراق
 ز ابخاز تازی، ز چین تا به روم نبینی یک آزاده در مرز و بوم
 کریمان نماندند و لفظ کرم به اهل کرم بازگردید هم
 دریغا عراق و لب زنده رود که فردوس دادیش از دل درود

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۵۲.

۲. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۷۹.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۸۲.

چنان پست شد زیر سم ستور
مبیناد از آشوب چرخ بلند
که از سعی سگان آن بوم و بر

که کس نیست پیدا ز نزد یک و دور
چنان خطه برگزیده گزند
ز فضل و هنر تا کنون ماند اثر^۱

خانواده و فرزندان شاعر

از لابلای اشعار جمالی می‌توان به اطلاعاتی درباره خانواده و فرزندان او دست یافت. از آنجا که ترتیب زمانی سرایش منظومه‌ها مشخص و مطابق ترتیب درج آنها در نسخه است، سیر زمانی تحولات درون خانواده شاعر قابل ترسیم است. در تحفه‌الابرار مطلبی درباره خود و خانواده خود نیاورده و اشارات او به زندگی خانوادگی از منظومه مهر و نگار آغاز می‌شود. بر این اساس، وی پنج فرزند داشته که به گفته شاعر، پسر اول او - که نامش را ذکر نکرده - از راه صواب منحرف شده و شاعر با کورسویی از امید، چشم انتظار سر به راه شدن او بوده است.^۲

جز فرزند اول، چهار فرزند دیگر به نامهای جلال‌الدین مؤید، غیاث‌الدین محمّد، شیخ منصور و یک دختر - که نام او را بیان نکرده - تحت تکفل داشته که همگی در زمان سروده شدن مهر و نگار زنده بوده‌اند؛ اما همین شاعر پیش از آن درگذشته و او را داغدار و تنها گذاشته بوده است. جمالی در مقدمه منظومه مهر و نگار، فرزندان خود را به مثابه جان خود می‌داند و خویشتر را به گرامی داشت آنان دعوت می‌کند:

جمالی چون در این ره پا نهادی در این گنج بی‌پایان گشادی
گرامی دار فرزندان خود را گرامی چون نداری جان خود را؟^۳
و سپس فرزندان خود را مخاطب قرار داده، از بیراه شدن فرزند اول شکوه می‌کند و امید دیدار دوباره او را در خود زنده می‌دارد:

ایا بحر وقار و کوه تمکین «جلال الحق و الدنیاء و الدین»
سزای دولت و اقبال سرمد پناه شرع و پشت دین «محمّد»
چراغ چشم عالم «شیخ منصور» که باد از روی خوبت چشم بد دور

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. ن.ک. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۲۱۵ و ج ۲، ص ۳۴.

۳. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۲۱۴.

گه و بیگاه آقای^۱ شما را بسی گفتم نهان و آشکارا
 که ای نوباوه باغ دل من نخستین میوه آب و گل من
 عنان خود به دست خود نگه دار دل خود را ز دیو و دد نگه دار
 ز من نشنود، اکنون چند گاه است که بی مهر رخس روزم سیاه است
 گر از عمر این زمان یابم که بازش ببینم از خلیق بی نیازش
 به مهر دل نگه دارم چو جانش دگر از دست نگذارم عنانش^۲
 سپس فرزندان را به دلداری و مهربانی یکدانه خواهرشان سفارش می کند و همان جا به مستوری
 و پاکدامنی و سازگاری مادر فرزندان گواهی داده، برای او از خداوند طلب خشنودی می کند و معلوم
 است که درباره عزیزی سفر کرده سخن می گوید. جمالی سپس در پیشگاه خداوند برای فرزندان دعا
 می کند و نمایان است که هر چهار فرزند در این زمان یعنی به سال ۸۰۵ هـ ق. زنده بوده اند.

زمانی که سرایش منظومه سوم؛ یعنی محزون و محبوب را بنا می نهد، این فرزندان زنده بوده اند؛
 اما احتمالاً در حین سرایش منظومه است که هر چهار نفر از به ناگاه رخت سفر می بندند و شاعر در
 ادامه مقدمه با دست بردن به متن که با سرودن ساقی نامه هایی همراه است، درگذشت فرزندان خود
 را اعلام می کند. بدین سبب، مقدمه محزون و محبوب، به دلیل تغییر و تحریر ثانویه شاعر دچار
 اندکی ناهمگونی شده است.

بر این اساس می توان چنین انگاشت که مرگ فرزندان جمالی در بین سالهای ۸۱۴ هـ ق. (سرایش
 محزون و محبوب) تا ۸۲۰ هـ ق. (سرایش هفت اورنگ) بر اثر یک بیماری فراگیر مانند طاعون که
 سالها مردم تبریز را در کام مرگ می کشید، اتفاق افتاده است. تبریز در این ایام تحت حاکمیت
 قراقویونلوها بود و به سبب جنگ و گریزهای فراوان، اوضاع تغذیه و بهداشت مردم بکلی آشفته بود.
 مردم تبریز که در آن دهه ها، در ناکامی ها و مشقات فراوان روزگار می گذراندند، به سال ۸۱۶ هـ ق.
 نیز گرفتار قحط و غلایی عظیم شدند و بیماری های گوناگون نیز میان مردم منتشر شد.^۳

۱. آقا لغتی مغولی است که معانی متعددی دارد و یکی از آن معانی «برادر بزرگتر» است. ن. ک. فرهنگ

اصطلاحات دیوانی دوران مغول، ص ۱.

۲. کتاب حاضر، ج ۱، صص ۲۱۴ و ۲۱۵.

۳. مجمل فصیحی، ج ۳، صص ۲۱۲ و ۲۱۳.

شاعر در این مقدمه نیز فرزندان خود را خطاب می‌کند و همان سخنانی را که در مهر و نگار گفته بود، باز می‌گوید. سه فرزند پسر را یک به یک نام برده، از برادر بزرگترشان که گرفتار «قرین بد» شده یاد می‌کند و پسران را به گرمی داشت و حفاظت از خواهر سفارش می‌کند:

فرزند «جلال‌الدین مؤید»	دل‌بند «غیاث‌الدین محمد»
مختار زمانه «شیخ منصور»	کز روی تو باد چشم بد دور
آق‌آق کلانتر شما را	گفتم به نهان و آشکارا
کای از همه برگزیده من	کام دل و نور دیده من
خود را ز قرین بد نگه دار	زنهار عنان خود نگه دار
نشنید سخن، عنان رها کرد	ما را به فراق مبتلا کرد
گر عمر امان دهد که بازش	بینم ز زمانه بی‌نیازش
آن دم که درآید از درم باز	بر دیده نشانمش به صد ناز
همشیره مشفق شما را	آن سایه رحمت خدا را
کو پاکی و پاک‌دامنی هست	بربروده ز پاک‌دامنان دست
اول به خدایم می‌بازم	و آخر به شماش می‌گذارم
تا خاطر من به بود و نبود	باشد ز شما همیشه خشنود
باشید به نیک و بد پناهش	دل‌بند ز چشم بد نگاهش ^۱

شاعر سپس فرزندش محمد را مخاطب قرار می‌دهد و نظامی‌وار او را نصیحت می‌کند و جنس

نصایح او نیز از جنس پندهای نظامی گنجوی به فرزندش محمد است:

فرزند محمد جمالی	ای بر دل من چو عقل والی
با آنکه ز قید تن برونی	در کسب کمال ذوفنونی
چون راحت روح من تو بودی	اسباب فتوح من تو بودی
از شایبه شکایت من	با یاد تو به حکایت من
در هر صفتی که می‌توانم	گر با تو بگویم آنچه دانم
چون دور دوام خود براند	زو نام تو جاودان بماند
ای چشم و چراغ رسته من	وی کام دل شکسته من
من نقد نصیحتی که دارم	می‌آرم و بر تو می‌شمارم

آن را که بود ز بخت یاری سر باز نهد به بختیاری
از گوهر عقل گوش سازد نیشش به نشاط نوش سازد^۱
ظاهراً در تحریر اولیّه، مقدمه با همین نصیحت ختم می‌شده و شاعر بی‌درنگ داستان عشق
محزون و محبوب را آغاز کرده بوده است.

بنابراین می‌توان گفت که ابیات ۴۱۶ تا ۴۱۹ محزون و محبوب را پس از مرگ محمد چهارده
ساله افزوده است؛ جایی که به پیروی از روش نظامی، سرگرم نصیحت فرزند در باب بایدها و
نبایدهای شاعری است، بیکباره این ابیات را می‌آورد:

ای چارده ساله طفل مرحوم در خاک به حکم گشته محکوم
با مرده سخن نشان خامی است سرمایه جهل و ناتمامی است
لیکن چه کنم کسی دگر نیست وز قاعده سخن گذر نیست
چون عاجز و بی‌کسم بغایت از خود به تو می‌کنم شکایت^۲
پس از اینکه نصایح او به محمد به اتمام می‌رسد، ورق بر می‌گردد. ساقی‌نامه آغاز می‌شود و در

آن شاعر از رفتن یاران عزیز می‌گوید:

یاران عزیز بار بستند بر مرکب روزگار جستند
ما نیز در انتظار آنیم کین لاشه خود برون جهانیم
نی مادر و نی پدر نه فرزند نی یار رفیق و خویش و پیوند^۳
در بند دوم ساقی‌نامه از رفتن پدر و مادر خود سخن می‌گوید. انجمن شاعر چنین بر می‌آید که
ابتدا پدر بزرگوار و به دنبال او مادر، دنیای فانی را وداع گفته و شاعر را بی‌پناه و پریشان رها کرده‌اند.
در بند سوم ساقی‌نامه خود را چون باغبانی به تصویر می‌کشد که تخم گلها را افشاند و با آب مژه
آنها را آبیاری کرده و ناگاه بر آن چمن نگرگی باریده و از آن همه گل و گیاه چیزی برای باغبان نگذاشته
است. در بند چهارم ساقی‌نامه، با جوان درگذشته‌اش جلال‌الدین مؤید سخن می‌گوید و از خداوند
برای او طلب شادی آن جهانی می‌کند. در بند پنجم ساقی‌نامه با غنچه پرپر شده‌اش، غیاث‌الدین
محمد که طفل صغیری بوده سخن می‌گوید و از کار فرشته‌جانستان اظهار شگفتی می‌نماید. در
بند ششم ساقی‌نامه، از رفتن شیخ منصور می‌گوید و او را از راهروان راه حق و از طالبان دوست

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۴.

۲. کتاب حاضر، ج ۲، صص ۳۴ و ۳۵.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۷.

معرفی می‌کند که علاقه‌ای به جهان فانی نداشته و مرغ جانش به هوای آشیان پرواز کرده است. در بند هفتم ساقی نامه، شاعر چنان اندوهگین است که ساقی را به شکستن ساغر و نگون ساختن قدح دستور می‌دهد و داستان آخرین دردانه خود را که دوشیزه‌ای نیک‌سیرت و پاکدامن بوده، به صد زاری بیان کرده است. اینگونه است که آخرین گوهر قیمتی او در این گسسته‌ها و فروپاشیدنها بر خاک می‌افتد. نهایتاً در بند هشتم ساقی نامه از سرنوشت خود پس از این مصیبت‌ها می‌گوید و بر سرنوشت خویش ناله ساز می‌کند:

شد کوچه تهی و خانه خالی دیگر چه کنم در این حوالی
 بنشست حرارت جوانی پیری است کنون و ناتوانی
 تنهایی و بی‌کسی و پیری یارب مگرم تو دست گیری^۱
 به احتمال فراوان نخستین بار او در پایان کار داستان محزون و محبوب که فصل خزان سردی بوده، داغدار فرزند شده و ابیات زیر اولین نشانه سوگمندی اوست، اگرچه صریحاً اشاره‌ای به نام کسی نکرده است:

هر روز باغ ما تگرگی بر خاک نهد ز شاخ برگی
 هر لحظه زودن خوبباری سروری به مصیبت چناری
 در فصل خزان و بریزان کز ابر شود تگرگ ریزان
 هنگامه باغ سرد گردد رنگ رخ لاله زرد گردد
 از بلبل و گل تهی شود باغ کلین شود آشیانه زاغ^۲
 بنابراین، زمانی که هفت اورنگ را آغاز کرده، سوگوار باغ خزان دیده خویش بوده و از آن سبب است که باز هم از آن تندباد ویرانگر می‌گوید:

چمنی داشتم، ولی چه چمن! چمنی پر ز سرو و سیب و سمن
 بوستانی گیاه او همه گل راغ او باغ و زاغ او بلبل
 سرو و شمشاد در کرشمه به هم نار و نسرين به ناز و عشوه به هم
 چشم نرگس ز جام نوشین مست گل قدحهای لعل بر کف دست
 هر کناری ترتم رودی هر طرف بانگ و ناله عودی
 من ز خامی به روی گل خندان سر انگشت خوار در دندان

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۴۱.

۲. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۱۶۵.

ناگهان تندبادی از دشتی که به تاراج بوستان گشتی
 تیغ غارت نهاد در گل من کند از بیخ سرو و سنبل من
 این زمان آنچنان تهی‌دستم که به صورت نه نیست نی هستم
 ای جمالی از این سخن بگذر کیست باقی در این رباط دو در؟^۱

اولین اشارات او به پیری در هفت اورنگ دیده می‌شود. در آغاز انوشنگ‌نامه نیز مرثیه‌ای در پیری و از دست دادن جوانی می‌سراید و بار دیگر از بوستان سرمازده خود یاد کرده که از غمی جانکاه حکایت دارد.

تاریخ دقیق زاد و مرگ جمالی بر ما معلوم نیست؛ اما از بعضی اشارات او می‌توان به قرآینی دست یافت. شاعر در آخرین منظومه خود یعنی انوشنگ‌نامه دو قرینه به دست می‌دهد، که بر اساس آنها می‌توان تاریخ ولادت او را تخمین زد؛ اول اینکه در آن منظومه از هفتادسالگی خود سخن می‌گوید و دوم اینکه ممدوح خود را با لقب «شیرگیر» یاد می‌کند. از آنجا که احتمال می‌دهیم لقب «شیرگیر» پس از پیروزی اسکندر قراقویونلو بر عزالدین شیر برای او مسجّل شده، سرایش منظومه باید در میانه سالهای ۸۲۸ (کشته شدن عزالدین شیر) تا ۸۴۱ ه. ق. (قتل اسکندر قراقویونلو) اتفاق افتاده باشد. بنابراین تولّد جمالی هفتاد سال پیش از این یعنی در فاصله زمانی بین سال ۷۵۸ تا ۷۷۱ ه. ق. روی داده است. بدین ترتیب درگذشت او نیز بین سالهای ۸۲۸ ه. ق. تا ۸۶۹ ه. ق. (تاریخ نسخه‌برداری خمه) بوده است. یقین ما به درگذشت جمالی تا پیش از این تاریخ، مزید این نکته مهم است که جمالی مورد بحث ما و شیخ محمد جمالی تبریزی، دو شاعر جداگانه هستند و به دلیل قرآین تاریخی نمی‌توان این دو را یکی دانست. شیخ محمد جمالی تبریزی، شیخ الاسلام شیراز و از سخنوران سده نهم هجری و معاصر مولانا جامی بوده و در سفر حجّی که جامی به سال ۸۷۷ ه. ق. داشت، او را ملاقات کرد.^۲

شاید بتوان یکی از دلایل گمنامی او را این دانست که از بین رفتن تمام خانواده و فرزندان، راه انتشار و معرفی خمه و اشعار دیگر او را در آن زمان بکلی مسدود کرد و اگر حمایت حاکم قراقویونلو از استساخ خمه نبود، شاید این اثر نیز در تندباد حوادث بر باد می‌رفت.

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲. ن. ک. مجالس النفاوس، صص ۴۰۱ و ۴۰۲.

مذهب و اخلاق شاعر

جمالی انسانی وارسته و موحدی معتقد است. محتوای تحمیدیه‌ها و مناجات‌نامه‌های او در ابتدای هر پنج منظومه، نشانگر روح پاک و تربیت‌یافته اوست که به یگانگی، پاکی و مهربانی خداوند گواهی می‌دهد. او مسلمانی پاک‌اعتقاد و ملتزم به اوامر و نواهی شرع مبین است. اگرچه وی صریحاً اشاره‌ای به مذهب خود نکرده، با مطالعه و بررسی بعضی از گفتارهای او می‌توان به نوع نگرش مذهبی و کلامی وی پی برد:

رؤیت خداوند در شب معراج: جمالی آنجا که در نقل روایت معراج نبی ﷺ از دیدار و گفت‌وگوی آن جناب با خداوند سخن می‌گوید، خداوند را منزّه از جسمانیت، اما قابل دیدن دانسته است. او اعتقاد امامیه و معتزله را نیز به نفی می‌کند و معتقد است که اگرچه خداوند بری از ویژگی‌های مادّه است، اما پیامبر به صورت عیان خداوند را با چشم خود ملاقات کرد. این چشم، چشمی ظاهربین نیست، بلکه چشمی است لایق دیدار و پاک از هوس و کدورت عالم مادّه:

دید خداوند جهان را عیان
هرچه خدا گفت بدو گوش کرد
این اشارات در آیات درج شده می‌شود:
به چشم خود نهان نی آشکارا
ازین به بر تو بگشایم من این در
محمد دید روی حق تعالی
و در بیت زیر:

دیدنی به مراد خود خدا را
و آیات زیر:

چون ز خود دور شد، خدا را دید
دیده‌ای جوی لایق دیدار
چون به مقصد رسید و یافت قبول
نه بدین دیده‌ها که ما را دید
که بدین دیده درنیاید یار
کوری چشم کژمزاج فضول...^۴

۱. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۱۰۶.

۲. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۲۰۹.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۲۶.

۴. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۱۹۰.

و نیز در این دو بیت:

علی‌رغم کج‌اعتقاد فضول خدا را عیان دید آن شب رسول
عیان دید آن شب، ولیکن خدا محال است دیدن بدین دیده‌ها^۱
اینگونه سخن گفتن در باب رؤیت، اعتقاد عموم اشاعره است. عدلیّه رؤیت بصری را چه در دنیا
و چه در قیامت نفی می‌کنند. بنابراین، منظور شاعر از «کژمزاج و کج‌اعتقاد فضول»، عدلیّه هستند
که در طول تاریخ کلام اسلامی به دلیل اقلیت بودن، مدام مورد تاخت اشاعره واقع می‌شده‌اند.
جمالی در این مورد نیز با نظامی گنجوی همصداست. گفتار معروف نظامی که تعریض به فردوسی
نیز هست، بر همین اعتقاد نظر دارد:

آیت نوری که زوالش نبود دید به چشمی که خیالش نبود
مطلق از آن جا که پسندیدنی است دید خدا را و خدا دیدنی است
دیدن او بی عرض و جوهر است کز عرض و جوهر از آن سوتر است
دیدنش از دیده نباید نهفت کوری آن کس که به دیدن نگفت
دیدن معبود پسندیدنی است دیدنی و دیدنی است...
دید محمد نه به چشمی دیگر که می‌تواند راه را بر او نشان دهد بلکه بدین چشم سر، آن چشم سر^۲
کیفیت معراج: مسأله دیگر که می‌تواند راه را بر او نشان دهد در کیفیت معراج نبی مکرم
اسلام ﷺ است. در بین مفسران اختلاف است که کیفیت معراج چگونه بوده است.

بیشتر دانشمندان مسلمان معتقدند که معراج پیامبر ﷺ با جسم و روح آن حضرت بوده است و
ایشان با بدن دنیایی از مسجدالحرام به مسجدالاقصی رفته و سپس به آسمان‌ها عروج کرده‌اند.^۳
شیعیان نیز بر همین باورند و غالباً این عقیده را پذیرفته‌اند.^۴ در مقابل، برخی دانشمندان اهل سنت
معتقدند که معراج پیامبر ﷺ از مکه تا بیت‌المقدس روحانی و جسمانی بوده و از آن مرحله به بعد،
آن جناب تنها با روح خویش به آسمان‌ها رفته‌اند.^۵

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۶۴.

۲. مخزن الاسرار، صص ۴۸ و ۴۹.

۳. معراج در آینه استدلال، صص ۳۴۰ - ۳۶۱.

۴. ن. ک. حقّ الیقین فی معرفة اصول الدّین، ج ۱-۲، ص ۱۲۶؛ الامالی، ص ۳۷۰.

۵. روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۹. ابن شهر آشوب این نظریه را به امامیه، زیدیه و معتزله
منسوب داشته که دقیق نیست. ن. ک. مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۲۲۷.

جمالی به نظریهٔ اخیر معتقد است. او می‌گوید که در شب معراج، جبرئیل براق را حاضر آورد و به پیامبر ﷺ ابلاغ کرد که امشب شب معراج است. پیامبر ﷺ همراه با جبرئیل امین از خانهٔ ام‌هانی تا مسجدالاقصی سوار بر براق راند. در بیت‌المقدس روح پیامبران به استقبال او آمدند و بدو اقتدا کرده، نماز گزاردند. پیامبر ﷺ حاجات آنان را شنید و چون شوق بر او غلبه کرد، جانش از کدورت جسم پاک گشت و با تنی برتر از هزار جان به سوی آسمان مرکب راند:

چون شرر شوق به غایت رسید
مژدهٔ توفیق و هدایت رسید
عاریت جسم ز جان دور کرد
خلقت هستی ز میان دور کرد
روح مجرد شد و جان لطیف
کرد رها کلفت جسم کثیف
با بدن پاکتر از جان پاک
عزم سفر کرد ز بستان خاک^۱
و نیز در این دو بیت:

دل از خلوت‌سرای خاک برکنند
قبای هستی از تن پاک برکنند
مجرد گشته روحش از علایق
برون زد خیمهٔ عزم از خلایق^۲
و ابیات زیر:

خالی شدی از کدورت جسم
نه رسم گذاشتی و نه اسم
چون پاک شدی ز گرد هستی
وز کلفت جسم بازرستی
با کالبدی که مغز جان بود
چون پیش لطافتش گران بود
تا مسجد صخره راه رفتی
وان راه به یک نگاه رفتی^۳
و همچنین در این ابیات:

شوقش از انتظار غالب شد
گر چه مطلوب بود، طالب شد
جانش از گرد جسم خالی گشت
وز بسی لابه لابه ابالی گشت
گشت پاک از کدورت هستی
نه بلندی گذاشت، نه پستی
گر چه نورش ز مهر پایه نداشت
نور گشت آنچنانکه سایه نداشت
با تنی کز هزار جان به بود
مه به رفعت برش نه مه، که بود

۱. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۲۰۸.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۲۵.

راند مرکب بر آسمان ز زمین در رکابش روانه روح امین^۱ بنابراین مشخص می‌شود که جمالی در این مورد با نظامی گنجوی متفق نیست و در مقابل نظامی که به معراج تماماً جسمانی و روحانی معتقد است، سیر پیامبر را تنها تا مسجدالاقصی جسمانی و روحانی می‌داند. چنانکه گفته شد، این نظریه اگرچه در میان بعضی علمای شیعه معتبر است، اما غالباً اهل سنت و اشاعره بدان اعتقاد دارند.

عصمت انبیاء: در باب عصمت پیامبران چند نظر بین متکلمین رایج بوده است. عقیده شیعه امامیه این است که هیچ گناهی - نه کبیره و نه صغیره، نه عمداً و نه از روی فراموشی و خطا - از آنها سر نمی‌زند و تنها کسی که با این عقیده مخالفت کرده، شیخ صدوق و استادش هستند که ایشان تجویز کرده‌اند که حق تعالی انبیاء را برای مصلحتی سهو بفرماید که فراموش کنند چیزی را که متعلق به تبلیغ رسالت نباشد.^۲ معتزله معتقدند که گناه کبیره از آنها سر نمی‌زند، ولی گناهان صغیره‌ای که باعث نفرت مردم نشود و نشانه پستی نباشد، ممکن است از آنها سر بزنند. گروهی از حشویه (اخباری‌های اهل سنت) هم عقیده داشتند که هرگونه کبیره و صغیره‌ای عمداً و خطأً ممکن است از آنها سر بزنند.^۳ اشاعره معتقدند که خطای پیامبران از روی سهو و نسیان اشکالی ندارد و پیش از نبوت ارتکاب گناه کبیره نیز از آنان جایز است.^۴ آن سخنان جمالی که می‌توان در باب عصمت انبیاء از آن استفاده کرد، به اندیشه اشاعره نزدیک است:

آن راهروان که پیش راندند در سرّ حجاب خویش ماندند
 آدم به غرامت دو دانه استاد به عذر جاودانه
 نوح از پی آنکه «لاتذر» گفت وز جسم به امتان خبر گفت
 با آنکه به انبیا سری بود محتاج دعای دیگری بود
 داود به اتباع میلی از هر مژه‌ای گشاد سیلی
 با آنکه خلیل بت‌شکن بود محجوب حجاب یک سخن بود

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۱۸۹.

۲. حیوة القلوب، ج ۱، ص ۶۵.

۳. بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۹۰.

۴. الروضة البهية فيما بين الاشاعرة والماتريدية، ص ۱۳۶.

یونس ز مهابت الهی
و نیز در ابیات پیش رو:

انبیا گرچه سالکان رهند
مرکب هر یکی ز باری ماند
آدم از جرم دانه‌ای گندم
نوح از آن یک رقم که زد با خویش
گر چه شد خلق را به دوست دلیل
دل داود از اتباع نظر
زان درازی که کرد دست کلیم
یونس از هیبت الهی جست
عیسی مریم از زبان جهود

بگریخت در اندرون ماهی^۱
پرده‌داران خاص بازگهند
هر یکی در حجاب کاری ماند
در خجالت فتاد از مردم
به ندامت فکند سر در پیش
زان سخن در حجاب ماند خلیل
بود پیوسته در مقام خطر
بود همواره با دلی به دو نیم
تا گرفتش به لابه ماهی دست
بود با دیده‌های خون‌آلود^۲

و همچنین در ابیات زیر این دیدگاه قابل بررسی است:

سلامت روان طریق نجات
بدان تا درین راه بار تو
نخست از همه آدم است پیش
به حال گذر بسته از نوحه نوح
خلیل الله از دهشت آن دروغ
خجل بود، راهت گرفته است تا
کلیم از درشتی به یک ضرب مشمت
کنون از تو این است دلخواه او
سیحا از آن ناسزای یهود
چو آمد ز عزمت به گوشش خبر

چو میل سکندر به آب حیات
کمر بسته دارند در کار تو
طمع بسته در چاره کار خویش
مگر یابد از فتح عزمت فتوح
کنار او یافت شمع هدایت فروغ
به حضرت کنی رفع آن ماجرا
یکی را درافکند از پای و کشت
که برخیزد این دهشت از راه او
در اندیشه عذر تقصیر بود
به امید استاده بر رهگذر^۳

جبرگرایی: جمالی مطابق اندیشه اشاعره، شاعری جبرگراست و اعمال انسان را به جبر فلک می‌داند، چنانکه در مناجات با خدای خویش می‌گوید:

۱. کتاب حاضر، ج ۲، صص ۲۳ و ۲۴.

۲. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۱۸۷.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، صص ۳۶۱ و ۳۶۲.

الهی پیش از آن کز خاک ما را
خطی بر لوح عهد ما نبستی
خلاف آنکه پیش از عهد ما رفت
ز جبر ما به فضل خویش بگذر
چو ما از کعبه رخ سوی تو داریم
ز باد بادیه در تنگنایی
که باشد کو در آن غوغا نیفتد
کریمما در گل ما آنچه کشتی
همان می‌روید از ما زانکه چون خار
یادکرد ائمه تشیع و بحث شفاعت: ذکر این نکته نیز لازم است که نام و یادى از شیخین و عثمان و ائمه اهل سنت و جماعت در شعر جمالی نیست. از بزرگان شیعه نیز تنها در یکی دو بیت نام برده است؛ اول در محزون و محبوب جایی که از پدر درگذشته خود یاد می‌کند، در کلامی ایهام‌دار او را با اوصاف «هادی» و «مهدی» می‌ستاید:

آن هادی خلق و مهدی
در جایی دیگر خداوند را به پنج تن آل عبا می‌دهد:

پادشاهها به آب روی رسول
که به پیری مرا جوانی ده
از گفتار شاعر که در آن پنج دردانه هستی را شفیق قرار داده، می‌توان دریافت که شاعر و ممدوح او، بایسنقر میرزا تیموری با وجود سنی بودن، گرایشهای شیعی داشته و حداقل به شیعیان و سادات احترام می‌گذاشته‌اند. احترام به سادات در دوره تیموری معمول بوده و آنان با توجه به رونق کار شیعیان در آن عهد، برای به دست آوردن مشروعیت دینی، به تشیع و نمادهای آن تمایل نشان می‌دادند و شیعیان را در ابراز عقایدشان آزاد گذاشته بودند.^۴

۱. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۸.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۲۰۳.

۴. شعر فارسی در عهد شاهرخ یا آغاز انحطاط در شعر فارسی، ص ۱۷.

بر اساس آنچه گفته شد، می‌توان دریافت که جمالی از اهل سنت و اشعری مسلک بوده است. دوستی و ارادت به پیامبر ﷺ و خاندان پاک او که از قدیم در میان ایرانیان با هر مذهبی رایج بوده، در گفتار جمالی نیز دیده می‌شود و بر آن حکم نتوان کرد.

با این حال نباید گسترش اندیشه شیعی در روزگار زندگی جمالی را فراموش کرد. مستندات تاریخی رسمیت یافتن مذهب تشیع را در آذربایجان قرن هشتم و نهم تأیید می‌کنند. در آن دوران آل جلایر (۷۴۰ - ۸۳۵ ه. ق.) که بر غرب ایران حکمرانی می‌کردند و جمالی در دوره حکومت آنان زاده شده بود، گرایش‌های شیعی داشتند^۱ و پس از آنان نیز مذهب تشیع در بین قراقویونلوها توسط اسپندمیرزا رسمیت یافت.^۲

جمالی علاوه بر اینکه در سبک ادبی خود پیرو نظامی است، در خصوصیات اخلاقی نیز از شاعر گنجه تأثیر شگرف پذیرفته است. در زیر به نمونه‌ای از ویژگی‌های اخلاقی جمالی اشاره می‌شود:

۱- پاس ادب و رعایت اخلاق

در خمسه جمالی حتی یک کلمه رکبیک و دور از شأن نیز وجود ندارد. جمالی شاعری محبوب و مقید است و از هزل و هجو می‌پرهیزد و در پاس حریم اخلاق جدیت تمام دارد و فی‌المثل همچون خلف خود نظامی: «مکنیل توصیفات جنسی را آنچنان بواسطه استعارات و کنایات در لفافه می‌پیچد که اذهان نوآموزان به راحتی قادر به دریافت فحواى کلام او نیستند.

۲- پرهیز از طمع‌ورزی

بی‌توجهی حکام و اهل روزگار به جمالی و شاعران، و نامرادی وی در کسب نام و نان از قبل شعر، به او درس آزادی و مناعت طبع داده است. او حتی در جایی که به رسم شاعران، منظومه‌های خود را به حکام روزگار تقدیم می‌کند، از یادآوری بی‌علاقگی خود به جاه و زر و مال سر باز نمی‌زند.

شکر ایزد که گر ز زر عورم ز غرض خالی، از طمع دورم
 خاک عرض از طمع نمی‌بیزم آب روی ووع نمی‌ریزم
 به کم و بیش خویش خرسندم جز خدا نیست کس خداوندم^۳

۱. تاریخ ایران دوره تیموریان، ص ۱۹.

۲. همان، ص ۱۷۳.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۲۰۳.

۳- پرهیز از میخوارگی

یکی دیگر از خصال ستودنی جمالی، دوری او از میخوارگی و مستی است. در روزگاری که بسیاری از حاکمان جان بر سر باده نوشی و میگساری می‌نهند و این مفسده تمام سطوح جامعه را آلوده کرده است، زهد و ورع شیخ جمالی، او را به پیر خود، نظامی بسیار مانند کرده است.

مپندار آخر که مستان وی ز مستی غرض جام دارند و می
 ز مستی بجز بیخودی کام نیست نظر بر می و ساقی و جام نیست
 وگرنه به ایزد که در هیچ پی نیالوده‌ام دست و دامن به می
 نه می خورده‌ام نه ز میخوارگی به لهو و طرب رانده‌ام بارگی^۱
 این سخن جمالی دقیقاً بر مبنای گفتار پیرش، نظامی گنجوی است:

نپنداری ای خضر فرخنده‌پی که از می مرا هست مقصود می
 از آن می همه بیخودی خواستم بدان بیخودی مجلس آراستم
 مرا ساقی از وعده ایزدی ست صبح آن خرابی می از بیخودی ست
 وگرنه به ایزد که تا بوده‌ام به می دامن لب نیالوده‌ام
 گر از می شدم هرگز از من حرام حلال خدا باد بر من حرام^۲
 ۴- کم آزاری

از دیگر سجایای اخلاقی جمالی کم آزاری است که از صفات مردان خدا و توصیه حکیمان و فرزندان ایران زمین است.

من که طبعم ز روی آزاری ننهاده است بر دلی باری
 زیر پایم به علت زوری نشکسته است خاطر موری
 نیستم ایمن از تباهی خویش می‌هراسم ز روسیاهی خویش
 هر طرف همچو آب می‌پویم هر غباری که هست می‌شویم
 در دلم خاطر خصومت نیست بر کسم در جهان حکومت نیست^۳
 همچنین در جای دیگر می‌گوید:

اگرچند آزار بینم بسی نیازم از خود درون کسی

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۲۶۸.

۲. شرفنامه، ص ۸۶.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

دل کس مبیناد آزار من همین باد با نیک و بد کار من^۱

۵- پرهیز از عیبجویی

عیب دیگران را ندیدن، پرده پوشیدن، خروش برنیاوردن و اقرار بر عیوب خود از دیگر خصال پسندیده شاعر تبریز است که خود در اشعارش بدان اشاره کرده است:

چو شد مطلع بر سخن رای من فرو شد به گنج سخن پای من
 به عیب کسی دیده نگماشتم نظر جمله بر عیب خود داشتم
 چو بیش است عیبم ز هر کس بسی نفس چون برآرم به عیب کسی؟
 ز پرده‌دری پرده‌پوشی به است ز بیهوده گفته‌تن خموشی به است
 مبیناد بار کسی پشت من مگیراد حرف کس انگشت من^۲

آثار جمالی تبریزی

تا آنجا که می‌دانیم از جمالی تنها همین خمسه به یادگار مانده است. مجموع ابیات خمسه جمالی، در نسخه خطی موجود ۱۹۶۴۸ بیت و شامل مثنوی‌های «تحفة الابرار»، «مهر و نگار»، «محزون و محبوب»، «همین و نیک» و «انوشنگ‌نامه» است.
 در ادامه به معرفی تفصیلی منجزیه‌های جمالی می‌پردازیم.

۱- تحفة الابرار

این منظومه به تقلید از «مخزن الاسرار» نظامی در وزن مفتعلن مفتعلن فاعلات (فاعلن) و بحر سریع مطوی موقوف (مکشوف) سروده شده و مجموعه‌ای از بیست گفتار است که هر یک از آنها شامل مباحث دینی، اجتماعی و اخلاقی بسان مخزن الاسرار است. این منظومه در بین سالهای پس از ۸۰۰ تا ۸۰۵ ه. ق. پدید آمده و مشتمل بر ۲۵۷۳ بیت است.

جمالی در بیتی از مقدمه این اثر، چنین عنوان می‌کند که هشتصد سال از «هجرت هجر» پیامبر ﷺ گذشته است:

مدت آرام تو از حد گذشت هجرت هجر تو ز هشتصد گذشت^۳

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۹۴.

۲. کتاب حاضر، ج ۲، همانجا.

۳. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۱۰۹.

حاکمی که این منظومه بدو اهدا شده، مشخص نیست. یکی از دلایل این ناشناختگی، خدشه‌ای است که در برگ ۵ وارد شده و قسمتی از برگ که گمان می‌رود حاوی نام یا لقب ممدوح بوده - در حدّ یکی دو کلمه - بر اثر چسبیدگی اوراق به هم برداشته شده است؛ با این حال بر اساس وزن و قافیه می‌توان یکی از واژه‌های افتاده - که در متن در داخل قلاب نهاده شده - را حدس زد:

بخت درآمد ز درم نیم‌خواب گفت مران بیش خر اندر خلاب
خیز در دولت جاوید زن حلقه دل بر در امید زن
آب سخن بر در دونان مریز در کنف سایه یزدان گریز
نظم کن این نامه به لفظ دری بر سمت دولت [بیسنقری]^۱

بر اساس آن قدری که از واژه درون قلاب باقی مانده، می‌توان حدس زد که واژه اول «بیسنقری» بوده است. اما روایات تاریخی که در دست داریم، وجود حاکمی به نام یا منسوب به بایسنقر را در آن سالها تأیید نمی‌کنند. اوصافی که شاعر از او به دست می‌دهد نشانگر آن است که ممدوح، پادشاهی قدرقدرت، شهبواری پیروز و امیری بخشنده بوده است. از توصیفات جمالی در باب او این نکته نیز مشخص می‌شود که پادشاه جوان، اقطاع‌دار ملک خراسان بوده است:

ملک خراسان که ز اقطاع تو گوشه یک ربع ز ارباع توست^۲
به نظر می‌رسد که جمالی این منظومه را به شاهخیز میرزا، چهارمین پسر تیمور گورکانی (۷۷۹-۸۵۰ ه. ق.) تقدیم کرده باشد که در سال ۷۹۹ ه. ق. حکومت خراسان را از آن خود کرده بود و این تاریخ با سال سرودن تحفة‌الابرار که بین ۸۰۰ تا ۸۰۵ ه. ق. انجام گرفته، متناسب است.^۳
شاهرخ در بیست سالگی یعنی در سال ۷۹۹ ه. ق. حکمران بالاستقلال خراسان بود و سگه به نام خویش می‌زد و در سن ۲۸ سالگی یعنی سال مرگ تیمور در ۸۰۷ ه. ق. پادشاهی مستقل بود و در فاصله سال‌های ۸۰۹ تا ۸۲۳ ه. ق. مازندران، ماوراء‌النهر، فارس، کرمان و آذربایجان را تصرف کرد و در اواخر سال ۸۲۳ ه. ق. او را با اسکندر پسر قرایوسف حاکم سابق آذربایجان جنگی دست داد

۱. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۱۱۳.

۲. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۱۱۵.

۳. پانولا اورساتی با استناد به اینکه ممدوح خراسان و مناطق شرقی ایران را در دست داشته، احتمال داده که ممدوح شاعر تیمور لنگ باشد؛ (خمسّه جمالی و نشر آن، به یاد محمد قزوینی، ص ۴۳) اما ظاهراً به این نکته توجه نداشته که اقطاع‌دار همیشه فردی غیر از حاکم بوده و از طرف حاکم سرزمینی را تحت تملک خویش در می‌آورد.

که بر او چیره گشت.^۱ شاهرخ ۴۳ سال سلطنت و ۷۳ سال عمر کرد و در تاریخ ۸۵۰ هـ ق در شهر ری درگذشت. در زمان سلطنتش برای بازسازی خرابی‌ها که پدرش کرده بود کوشش کرد. دیوارهای هرات و مرو را ساخت و به آبادی شهرها همت گماشت. شاهرخ پادشاهی نیکوکار بود و اصحاب علم و دانش و صنعت را گرامی می‌داشت و به آنان توجهی خاص داشت.^۲

شاعر در مقدمه کتاب اظهار امیدواری می‌کند که هر پنج منظومه خود را به نام این پادشاه در آورد: هست امیدم که به انعام تو خطبه هر پنج شود نام تو^۳ مطلبی که ذکر آن در اینجا شایسته است، نام منظومه است. در بیت ۴۷۴ این اثر، زمانی که شاعر سبب نظم کتاب را گفته و می‌خواهد کتاب خود را معرفی کند، چنین می‌خوانیم:

چون که ز ابرار نمودم نسب تحفه اسرار نهادم لقب^۴
بر اساس بیت باید نام منظومه را «تحفه الاسرار» دانست؛ اما قرینه‌هایی که پس از این آمده، این نام را تأیید نمی‌کنند. طبق آنچه در دنباله خمسه آمده و با نگاه به مصراع اول بیت مذکور، به یقین می‌توان گفت که ضبط بیت «تحفه ابرار» بوده و کاتب اشتباهاً «تحفه اسرار» نوشته است. مطالعه در ابیات دیگری که شاعر در آنها از این منظومه یاد می‌کند، مؤید این نکته است:

مرا چون تحفه ابرار غازی ز گلبرگی چه افروزم چراغی؟^۵
و

چون پس از نظم تحفه ابرار^۶ به دولت تمام مهر و نگار^۷
جمالی در مقدمه تحفه ابرار، دلیل سرایش این منظومه را به خواب دیدن نظامی و تحریض او بر سرودن تحفه ابرار عنوان می‌کند. او می‌گوید: دی معشوقم نیمه مست و قدح به دست بر من وارد شد و پس از نازهای معشوقانه با من عتاب کرد که چرا با اینهمه شیرین سخنی لب فرو بسته، کنج انزوا گزیده‌ای؟ بر خیز و سخن آغاز کن که جهانیان منتظر شنیدن صدای تو هستند. حیف است که روزی بمیری و اثری از خود باقی نگذاشته باشی. به شکرانه اینکه مانند مسیح، دم (: سخن) جانبخشی

۱. زبدة التواریخ، ج ۲، ص ۸۱۷.

۲. تاریخ کامل ایران، ص ۳۷۰.

۳. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۱۱۵.

۴. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۱۱۸.

۵. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۲۱۱.

۶. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۱۹۱.

داری و از معنا و صورت کلام آگاه هستی، ترس و کاهلی را کنار بگذار و در میدان مردی بتاز. چون دور روزگار به تو ختم شد و از سر سخن آگاهی دادند، برخیز و شاعری آغاز کن و سلسله سخن‌سرایی را به خود ختم کن.

با آن طفل سرد و گرم جهان ناچشیده عتاب کردم که دیگر چنین سخنهای کودکانه‌ای مگو؛ زیرا که من توانایی چنین کاری را ندارم و با وجود مهارت در سخن، از کمبود و نقصان اندیشه رنج می‌برم. آن یار از برخورد من رنجیده خاطر گشت و رفت و مرا بیقرار و پریشان تنها گذاشت. شب هنگام با دلی غمگین و چشمی اشکبار سر بر بالین خواب نهادم. چون خواب چشمان را فرو گرفت، در خواب دیدم که به گلگشت چمنی مشغولم و گلها و پرندگان را حاج و واج و پریشان می‌بینم. سرگشته مانده بودم که موجب این بی‌تابیها چیست. چون پیشتر رفتم، باغی دیدم از بهشت خرم‌تر و سرسبزتر. ایوانی لطیف در آن ساخته و بستری در آن گسترده بودند. بر آن بستر پیری خوش‌سیما خفته بود. ارواح بر گرد او صف بسته بودند و هر کدام از دیگری غافل. چون یکی از آنان سر از جیب تفکر برآورد، رفتم و از حال آن پیر پرسیدم که کیست و تعبیر این خواب چیست؟ پاسخ داد که اینجا صحن خانه دل است و آن پیر که در آن خوابگاه خفته و فضا را نورانی کرده، جسم نظامی است. پیش رفتم و سر او را بلند کردم و در آغوش گرفتم تا بیقرار شد. قطره‌ای اشک از چشمم فرو چکید و بر رخ او افتاد. بیدار شد و چون مرا دید شاد گشت. سینه‌اش گریه و اضطراب مرا پرسید. پاسخ دادم که ای گوهر معدن سخن! بار فراق تو بر ما بس سنگین است. چون نام اندیشه با تو نام‌آور و معتبر شد و مملکت نظم از تو نظام و سامان گرفت، پس از تو کیست که سخن گوید و با سخنانش به دیگران بهره رساند؟ دریای سخن جز تو غواصی ندارد و این شیوه (خمس‌سرایی) خاص توست.

نظامی مرا «فرزند» خطاب کرد و گفت که چنین مگوی و خاطر خود بیش از این پریشان مکن. من تنها دانه انباشته‌ام و مغز را برای تو نگه داشته‌ام. پس از جیب خود چند سکه درست بیرون آورده، به من داد و گفت که این سکه‌ها را خرج کن و زبده اسرار سخن مرا بازگویی. چون آن زر خالص را از وی گرفتم، دارایی خود را نیز بر آن نهادم. چون از خواب برخاستم، از آتش شوق به سوز و گداز افتادم:

بیخود از آن خواب چو باز آمدم	چون زر خالص به گداز آمدم
حلقه اندیشه بر این در زدم	سگه آن سیم بر این زر زدم
وین گهر قلم زخار را	نور دل و مخزن انوار را
چون که ز ابرار نمودم نسب	تحفه اسرار نهادم لقب

تا که بود دور جهان را امان باد مبارک رخ او بر جهان

۲- مهر و نگار

این منظومه در سال ۸۰۵ ه. ق. به روش «خسرو و شیرین» نظامی در وزن مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن (فعولن) و بحر هزج مسدّس مقصور (محدوف) سروده شده است. شاعر تاریخ سرایش این منظومه را در مقدمه بیان کرده و از سخن او معلوم می‌شود که در آغاز فصل بهار از سرودن آن فارغ شده است:

شده تاریخ هجرت هشتاد و پنج مرا دادند ره بر سرّ این گنج
به هر بیتی بسی اندیشه کردم به کان کندن قلم را تیشه کردم
که تا حرفی ز لوح سینه جستم که حرف دیگران از لوح شستم
در آن شب شد تمام این عمر جاوید که خرگه در حمل زد جرم خورشید^۲

مهر و نگار داستانی عاشقانه درباره عشق «مهر» پسر پادشاه اصفهان و «نگار» دختر شاه مدائن است و ۵۲ بیت آن باقی مانده است.

جمالی در پایان منظومه چنین اظهار می‌کند که عمرش از شصت و هفتاد گذشته، یا در حال عبور است:

چو آتش آمد و چون باد بگذشت^۳ چو عمر از شصت وز هفتاد بگذشت
شاعر این بیت را در آغاز داستان از زبان پدر مهر (منوچهر غضنفر پادشاه سپاهان) نیز بیان کرده و شاید همانگونه که منوچهر، شخصیت ابداعی او نگران جوانمرگ شدن فرزند بوده، خود شاعر نیز دایم بر جان فرزندان می‌لرزیده است. ترسی که در مدتی کمتر از ده سال به حقیقت می‌پیوندد و کابوسی که تعبیر تلخی دارد.

جمالی در آغاز منظومه مهر و نگار، در بابی که سبب نظم کتاب را بیان داشته، دلیل سرودن منظومه را گفتگوهایی عنوان می‌دارد که در حال عزلت، با دوستی صمیمی داشته است. جمالی می‌گوید: دوستی یکدل و صمیمی داشتم، خردمند و کاردان و سرد و گرم روزگار چشیده که تاریخ جهان را از آغاز خوانده بود و می‌دانست. چون مرا از بی‌حاصلی و آشفته‌گی، منزوی و غمگین یافت.

۱. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۱۱۸.

۲. کتاب حاضر، ج ۱، صص ۴۰۲ و ۴۰۳.

۳. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۴۰۱.

پریشان شد و با نرمی با من چنین گفت که ای جمالی! در میان پارسی‌گویان عرب‌نژاد، تو از همه بالاتری و صاحبقرانی ملک سخن خاص توست. با وجود انزوا، گنجها در سینه داری. از آن گنجینه‌ها، گوهرهایی چند نثار دوستان کن و بر سر آنان بیفشان و از آن علومی که آموخته‌ای نکاتی را بیان کن؛ زیرا که اگر دوستان را از آن فتوحات غیبی بهره‌ای نرسانی، بر تو غرامتهای فراوان خواهد بود. اکنون که از فیض دعای صبحگاهی به گنج معارف الهی رسیده‌ای، با سحر کلام طلسم گنجهای معرفت را بر روی ما بگشای. و حال که آوازه‌ای فراگیر (به سبب نظم تحفة‌الابرار) کسب کرده‌ای، وقت است که سخنی تازه بگویی و عالم را از نو زنده کنی. خرد راغب اشعار تازه توست و جهانیان منتظرند.

سپس چنین گفت که داستان خسرو و شیرین کهنه شده و بسان حلوایی گشته که مردمان از بسیار خوردن آن دل‌زده شده‌اند. و در هر صورت هر چیز نو از کهنه آن بسی بهتر باشد:

کهن شد قصه شیرین و خسرو از آن شیرین‌تری پیدا کن از نو
دل مردم زد آن حلوا که خوردند نشست آن عشق و آن سودا که کردند
سخن بسیار باشد از سخن به پلاس نو ز دیبای کهن به
قدید کهنه را با بوی پاک چو صید نو نباشد بوی پاکی^۱
جواب دادم که سخنانت راست و گرانبه است، اما با استادی چون نظامی از دانش زدن نشانه جهل و ناپختگی است؛ زیرا هر سخنوری می‌داند که بهترین سخن از آن نظامی است. گرفتم که قصد معارضه با او کنم، در این روزگار که سلیقه مردم دگرگون شده، چه داستانی بسرایم که مورد پسند مردم واقع شود؟ آنگاه به او گفتم که اگر باری دیگر خسرو و شیرین نظامی را خواندی، در آن بنگر و بیندیش که چرا نظامی آن را به نام چندین نفر کرده و ببین که آیا این کار از من سزاوار است؟ نه! این نشانه خامی من است که در روزگار خمول که جهان از بزرگان حامی علم و ادب خالی است، بخواهم اثری را به نام حاکمان عاری از فضل و جود موشح کنم. گرفتم که عمری طریق سخنوری را بیمایم، چون ممدوحی نمی‌یابم، برای که سخن بسرایم که روزگار سلطان محمود و طغرل سپری شده است. آن دوست از سخن من برآشف و چنین گفت که ای نادان! در دور تو پادشاهی است که صداها تن همچون محمود و طغرل غلام و بنده او هستند. پس مرا به سمت ممدوح راهنمایی کرد و این ماجرا باعث سرودن مهر و نگار و اتحاف آن به ممدوح شد. جمالی پس از آن فصلی را در ستایش ممدوح می‌آراید و بابتی را نیز در نصیحت و دعای او باز می‌کند.

اوصافی که شاعر از ممدوح به دست می‌دهد و نصایح مشفقانه‌ای که در باب دوری از ظلم به زبردستان دارد به همراه گواهی تاریخ مؤید آن است که ممدوح شاعر کسی نیست جز میرزا معزالدین میرانشاه پسر سوم تیمور لنگ (۷۶۹ - ۸۱۰ ه. ق.) که در زمان سرایش مهر و نگار حدود ۳۶ سال داشته است.^۱ اولین بیت که جمالی در خطاب زمین‌بوس سروده، علاوه بر لقب «معزالدین»، گوشه چشمی نیز به نام ممدوح یعنی «میرانشاه» دارد که معادل عربی آن «سلطان السلاطین» است:

پناه ملک سلطان السلاطین معز الحق و الدنیاء و الدین^۲
جمالی مدعی است که ممدوح سرزمینهای مختلفی از شرق تا غرب را تحت سلطه داشته است: کدامین پادشه دیدی در این بوم که دارد از خطا تا ساحل روم؟^۳
میرانشاه در سال ۷۶۹ ه. ق. به دنیا آمد. در عهد پدر به سال ۷۸۲ ه. ق. حکومت خراسان و به سال ۷۹۸ ه. ق. تختگاه آذربایجان و حکومت ممالک از دربند باکو تا بغداد، و از همدان تا روم بدو تفویض شد.

در همان سال به علت سقوط از اسب، آسیبی به مغز میرانشاه وارد آمد و او دچار پریشانی حواس شد. بعد از این حادثه، او به کارهای بی‌رویه‌ای دست زد که با این اعمال خود، اداره حکومت را دچار مشکل و اختلال کرد. به طوری که پدر آن آشفتگی و پریشان حالی، بخش عمده‌ای از عواید خزانه را تلف و عده‌ای از بزرگان شهر را به قتل رساند. همچنین برخی از ابنیه را نیز ویران ساخت. تیمور به سبب این اعمال، او را از حکومت کنار گذاشت و پسر وی یعنی میرزا ابابکر را به امارت برگزید. از طرفی عده‌ای از مصاحبانش هم که در این جریان متهم به تشویق و الزام او در این اقدامات شده بودند به خصوص که برخی از آنان از جمله علماء و موسیقی‌دانان عصر محسوب می‌شدند، به اتهام دخالت در این بی‌رسمی‌ها به امر تیمور، توقیف و بلافاصله تسلیم دار مجازات شدند.

پس از مرگ تیمور، نواحی غربی ایران از آذربایجان تا گرجستان که جزو قلمرو میرانشاه محسوب می‌شد، همچنان تحت نظارت پسرانش میرزا ابابکر و امیرزاده محمد عمر، اداره می‌شد. این نواحی

۱. پانولا اورساتی معتقد است که این منظومه نیز به تیمور لنگ اهدا شده است، چون در آن روزگاران تنها او بوده که ملکش از خطا تا روم را در بر می‌گرفته است. (خمسه جمالی و نشر آن، به یاد محمد قزوینی، ص ۴۳) اورساتی درباره لقب «معزالدین» که شاعر صریحاً برای ممدوح به کار برده، اظهارنظری نکرده است.

۲. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۲۱۲.

۳. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۲۱۳.

به علت اختلال میرانشاه و اختلاف فرزندانش، همچنان دستخوش آشفتگی و پریشانی بود. چون به سال ۸۰۸ ه. ق. امیرزاده محمد عمر، برادر خود میرزا ابابکر را دستگیر کرد و در سلطانیه به زندان انداخت، این عمل باعث ترس و هراس میرانشاه از او شد به همین خاطر به خراسان پناه برد و بر خلاف میل باطنی اش نسبت به شاهرخ تیموری از در اطاعت و انقیاد درآمد. تا این که چندی بعد به اصرار و الزام میرزا ابابکر به آذربایجان برگشت و سرانجام در جنگی که بین او و قرایوسف ترکمان در حدود آذربایجان رخ داد، در ۲۴ ذی‌قعدة ۸۱۰ ه. ق. به قتل رسید و حکومت یازده ساله او بر آذربایجان پایان یافت. او فرزندان بسیاری داشت و شاهان گورکانی هند همگی از نسل وی هستند.^۱ میرانشاه فردی بخشنده و حامی شاعران بود. مولانا فخرالدین علی صفی (۸۶۸-۹۳۹ ه. ق.) در کتاب لطائف الطوائف نمونه‌ای از فضل و بخشش‌های او در روزگار حکومت بر تبریز را نقل کرده است. این بخشش کمری زرتین مرصع به جواهر قیمتی بوده است که به طریق نذر برای خواجه شیخ کمال خجندی فرستاده است.^۲ لطف‌الله نیشابوری و برندق خجندی از جمله مداحان وی بودند.

نصایح جمالی پیرامون عدل و انصاف، در نتیجه ظلمها و بی‌رسمی‌هایی است که میرانشاه مرتکب می‌شده و جمالی بی‌باکانه او را از عواقب این اعمال بر حذر می‌دارد:

بترس از تیر آه گوشه‌ای از
وگر کردی به آزاری دلی ریش مشو ایمن ز آزار دل خویش^۳
لقب «معزالدین» در بین فرزندان تیمور رسماً از آن عمر بخت بود که در رجب ۷۹۵ ه. ق. از طرف او به حکومت فارس گمارده شد و در ربیع‌الاول ۷۹۶ ه. ق. به دست یاغیان محلی در نزدیکی شیراز کشته شد. گمان بر این است که این لقب بعد از او به برادرش میرانشاه رسیده باشد که لقب «جلال‌الدین» نیز داشت، همچنانکه بایسنقر نیز لقب «معزالدین» را داشته است.^۴

۳- محزون و محبوب

منظومه سوم که در سال ۸۱۴ ه. ق. به سبک «لیلی و مجنون» نظامی در وزن مفعول مفاعیلن مفاعیل (فعولن) و بحر هزج مسدس اخرج مقبوض مقصور (محذوف) سروده شده، داستانی

۱. اکبرنامه، تاریخ گورکانیان هند، ج ۱، ص ۱۳۰.

۲. ن. ک. لطائف الطوائف، صص ۲۲۹ و ۲۳۰؛ حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۵۴۹.

۳. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۲۱۴.

۴. ن. ک. زبدة‌التواریخ، ج ۱، ص ۱؛ ج ۲، ص ۱۰۴۹.

عاشقانه درباره احوال عشق زید (محزون) پسر والی مدینه، و محبوب دختر امیر مکه و مشتمل بر ۴۲۸۱ بیت است. جمالی این منظومه را در مدت چهار ماه به پایان رسانیده است:

این چار هزار بیت و افزون گفتم به چهار ماه و اکنون
گر شغل دگر نیایدم پیش یک لحظه فراغ یابم از خویش
آن پنج هزار هفت پیکر گویم به چهار ماه دیگرا

جمالی در مقدمه محزون و محبوب، سبب نظم کتاب را چنین بیان می‌کند: در روزگاران شادی و کامیابی، شبی سر بر بالین خواب نهادم. چون خواب مرا فرو گرفت، دری از عالم غیب بر من باز شد. راه آسمانها را به من نشان دادند و در آن مسیر مرا سیر دادند تا بر ذروه لامکان نشستم. پیغمبر اسلام ﷺ چون مرا دید به دلداری من آمد. در پیش ایشان به خاک افتادم. آن بزرگوار مرا بلند کرد و فرمود که آن اشعار که دیشب به نظم درآورده‌ای بخوان تا بشنویم. من شروع به خواندن مدیحه کردم که در وصف ایشان سروده بودم. چون دو سه بیتی عرضه کردم، جبرئیل امین با روی گشاده و خندان وارد شد. بر خواجه دو عالم سلام کرد و عرض کرد که برای آن آمده‌ام تا جمالی این اشعار نغز را بردارد و به همه شمله حضرت کبریا بیاید و بر خداوند عرضه کند.

زان آمده‌ام به حالی کین نامه نغز را جمالی
بردارد و با شما بیارد تا حضرت کبریا سپارد
وانجا به عبارتی که بنشیند و بر خدا بخواند

پیامبر ﷺ در خواست جبرئیل را پذیرفت و برخاست. چون کارم با پیامبر ﷺ تمام شد، کتاب حاضر را همچون ظرف طعامی در پیش من نهادند و مرا بر سفره کرم خود نشانندند. چون دیده از خواب گشودم، از روی آوردن سعادت بر تخت پادشاهی ناز می‌کردم. هر چه از ذوق و علم داشتم پای کار آوردم و از جان مایه گذاشتم و آن زمانی بود که از سرودن تحفه‌الابرار و مهر و نگار آسوده شده بودم. بنابراین شایسته دیدم که از محزون و محبوب سخن بگویم. همانگونه که شیخ بزرگوار نظامی گنجوی پس از مخزن الاسرار و خسرو و شیرین، داستان لیلی و مجنون را به میان کشید. و من از آنجا که پی بر پی نظامی نهادم، و از جام او سرمستم، بهتر است که محزون و محبوب را بر شیوه لیلی و مجنون بگویم، تا هر کسی که این دو کتاب را می‌خواند مطمئن باشد که جز نظامی و جمالی کسی چنین وجد و حالی ندارد.

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۲.

۲. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۰.

چون منظومه به پایان رسید به صرافت افتادم که که آن را به کسی تقدیم کنم. در اندیشه پیدا کردن یک ممدوح بودم که ناگاه صدای دلم را شنیدم که مرا به سوی «بایسنغر» رهنمون شد. جمالی در مقدمه، فرزند خود محمّد را به قدم نگذاشتن در وادی شعر توصیه کرده و برای این نوع نگرش خود چند دلیل آورده است: اول اینکه ذوفنون بودن در علوم و فضایل دلیل کافی بر براعت در سخنوری نیست؛ دوم اینکه فروغ و روشنی شعر در دروغ‌گویی است، حال آنکه دروغ ناپسند و نکوهیده است؛ سوم اینکه در آمدن به وادی شعر کار هر کسی نیست. او علیرغم این منع، به فرزندش می‌سپارد که در صورت تمایل به قدم نهادن در وادی شعر، چند آموزه را آویزه گوش خود کند: اول، شب‌زنده‌داری و بیداری و راز و نیاز شبانه؛ دوم، ملازمت و رع، آزادگی و مناعت طبع؛ سوم، متکی بودن بر همت خویش و در نهایت پرهیز از حرص و طمع.

جمالی همچنین توصیه‌هایی برای بعد از ورود به عالم شعر و شاعری دارد: ۱- تا روش استفاده از لفظ و معنی در کلام را نیاموخته‌ای، از کاربرد آنها پرهیز کن. ۲- از پرگویی پرهیز کن که بسیارگویی باعث نقصان طبیعت آدمی است. ۳- کم سخن بگو، منتها این کم گویی باید مانع نقص در کلام و ملازم نیک‌گویی باشد. در این حالت سخن باید مانند مروارید باشد که کمیاب و گرانبه است. از نظر جمالی آهنگر نیک‌رای (شاعری که مصالحت دارد ولی به خوبی با آن مصالح کار می‌کند.) از زرگر بد (شاعری که مصالح خوب دارد، اما به درستی با آنها استفاده نمی‌کند.) صدها بار بهتر است. او معتقد است که شاعر باید اندازه خود را نگه دارد و به قدری که توانایی خود میدان‌داری کند؛ زیرا که در آمدن به وادی شعر، پای نهادن بر جای پای بزرگان است و کاری خرد نیست که از هر موجود ضعیفی برآید.

جمالی در پایان، بساط گله‌گزاری می‌گشاید و سرگذشت خود در سرودن این منظومه را بیان می‌کند. او می‌گوید: روزی که من بنای محزون و محبوب را نهادم، گوشه عزلت گرفتم. در بر روی خلاق بستم و به کار سخن‌سرایی مشغول شدم و بدون یاری گرفتن از کسی این همه معانی زیبا و بکر را خلق کردم. نظامی که آن پنج‌گهر را سرود، هر منظومه را به دو تن اهدا کرد و از منافع آن برخوردار گشت؛ اما در روزگار من که سخن را به افلاک برده‌ام، کرم و بخشش از میان رفته و کسی خریدار سخن من نیست و حتی مرد سخن‌شناسی هم وجود ندارد. چون چنین است و سخن‌شناسان و کریمان از بین رفته‌اند، این دفتر را به نام چه کسی موشح کنم؟ چون پای در این وادی نهادم، آن قدر پس و پیش دویدم که خسته و درمانده شدم. با این حال در مقابل پنج منظومه نظامی، سه تای آن را جواب گفتم در حالی که طمع به حمایت مالی کسی نکردم و قرضی هم نگرفتم.

از خمسه شیخ کز معانی کوهی است گران اگر بدانی

سه نسخه چنان تمام کردم کز کس نه طمع نه وام کردم
 اما با وجود این خون دل خوردنها و نیارمیدنها، کسی از من استقبالی نکرد و مرحبایی نگفت.
 شاعر بر اهل روزگار نهیب می‌زند که با وجود اینکه به طمع مال سخنسرایي نکردم؛ اما چنین هم
 نیست که به رویگردانی روزگار راضی باشم.

جمالی در این اندیشه است که ناگاه توجه و عنایت پادشاه به او روی می‌آورد و منظومه او خریدار
 می‌یابد. شاعر با ذکر این مطلب، شروع به ستایش و توصیف ممدوح می‌کند و سپس او را خطاب
 قرار داده، تحفه خود را بسان پای ملخی بر سلیمان توصیف می‌کند و می‌گوید: از سه منظومه‌ای که
 تاکنون در مقابل خمسه نظامی سروده‌ام، تنها این آخرین منظومه را نزد تو فرستاده‌ام تا با اندیشه‌والای
 خود، نیک در آن بنگری و بدون در نظر داشتن نام شاعر، منظومه را با الگو و معادل آن از نظامی
 (لیلی و مجنون) مقایسه کنی و انصاف بدهی که کدامیک برتر است. (جمالی در اینجا به کنایه
 مدعی برتری سخن خود بر سخن نظامی است.) پس همچنانکه خمسه نظامی به نام ده نفر شده
 است، کوشش کن که این دفتر نیز به نام تو ثبت شود؛ زیرا تو از بین مقربان درگاه پادشاه به این اتحاف
 اولی‌تری.

چنانکه اشاره شد، جمالی این اثر را به سلطان بایسنقر میرزا تیموری، (تولد: ۷۹۹ یا ۸۰۲ -
 وفات: ۸۳۷ ه. ق.) پسر شاهرخ و گوهرشاه حکم و نوه امیر تیمور گورکانی تقدیم کرده و او را که در
 آن زمان ۱۲ یا ۱۵ ساله بوده، به اوصاف جهاننداری، حکمروایی و شکوه می‌ستاید.

ناگه دلم از درون ندا کرد	خود را به طفیل من فدا کرد
گفت ای دم تو دواى جانها	قفل قلمت کلید کانهها
دانم که بسی الم کشیدی	تا بر پی هم‌رهان رسیدی
گر راه غلط نمی‌کنی خیز	در دامن دولتی درآویز
رو بر در داوری که دارا	با او نکند بجز مدارا
بر نام کسی سواد نامه	آراسته کن به نوک خامه
کو راست به حکم پادشاهی	آفاق ز ماه تا به ماهی
دریای عطا و کوه تمکین	یعنی که مغيث دولت و دین

۱. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۱۷۹. اورساتی از این سخن چنین استنباط کرده که جمالی از طریق کتابت و
 نسخه‌برداری منظومه‌های نظامی امرار معاش می‌کرده که این دریافت اشتباه است. (خمسه جمالی و نشر
 آن، به یاد محمد قزوینی، صص ۴۰ و ۴۱)

بایسنغر شاه هفت کشور مقصود سه روح و چار گوهر^۱ حافظ ابرو در مقدمه زبده التواریخ در میانه اوصاف و القاب متعددی که برای بایسنقر میرزا برشمرده، او را «معز الحق و الدینا و الدین، غیاث الاسلام و مغیث المسلمین» نیز لقب داده است.^۲

۴- هفت اورنگ

منظومه چهارم در سال ۸۲۰ ه. ق. به طرز «هفت پیکر» نظامی در وزن فاعلاتن مفاعلتن فعلات (فعلن) بحر خفیف مسدس مخبون مقصور (محدوف) سروده شده است. قهرمان این داستان که ۴۵۱۵ بیت آن باقی مانده، دارا پسر اسکندر می باشد که پس از بیان رزم او با فیلقوس بن دارا هفت حکایت بلند غنایی بیان می شود. در روایت جمالی، دارا [فرزند داراب در شاهنامه]، دو فرزند، یک پسر به نام فیلقوس و یک دختر داشته است. اسکندر با دختر دارا - که در شاهنامه و شرف نامه روشنی نام دارد و جمالی نام او را ذکر نکرده - ازدواج می کند و صاحب فرزند پسری به نام «دارا» می گردد که هفت اورنگ جمالی شرح زندگی و اعمال وی است. او در ابتدا با فیلقوس - که خال اوست - نبرد کرده، او را شکست می دهد.

جمالی سال سرایش هفت اورنگ را اینگونه بیان کرده است:

هشتصد و بیست سال گشته تمام سال هجرت ز گردش ایام
که من این نامه را ز کتم عدم زدم ان مسورت وجود رقم^۳
شاعر این منظومه را نیز به بایسنقر میرزا تیموری تقدیم و از او با عنوان «غوٹ ملّت، غیاث دولت و دین» یاد کرده، و همان مدایح و اوصافی را که در محزون و محبوب برشمرده، در اینجا تکرار کرده است.

جمالی در ابتدای این منظومه سبب نظم کتاب را بیان کرده، می گوید: پس از آنکه ایباتی در توحید و مدح پیامبر ﷺ و معراج آن جناب سرودم، به دلم الهام شد که بعد از سرودن سه منظومه پیشین، اکنون یکی دیگر بسرا و عدد آنها را به چهار برسان. همان گونه که خانه به چهار دیوار استوار است. نظامی که هفت پیکر را سرود و در حقیقت هفت گوهر برآمد، نکاتی نادر را در سلک نظم کشید و چیزی جز سخنها کم ارزش برای دیگران باقی نگذاشت. از این رو من که راه تقلید او را

۱. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۳۲.

۲. زبده التواریخ، ج ۱، ص ۱.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۵۲.

در پیش گرفته‌ام، تنها به اندیشه خود اتکا کردم و نظر بر حاصل اندیشه کسی دیگر ندوختم. هزاران مطلب را از زبان فارسی و دری جمع کردم و به آینه‌سازی از دل مشغول گشتم. چون زنگ از دل بزودم، دل تبدیل به جام جهان‌نما شد. از آن پس هزاران نقش شگفت برایم ترکیب شد. در این نقاشی و جوهرگری به مال و سرمایه کسی رغبت نکردم و همه سخنان را از گنجینه اندیشه خود بیرون کشیدم.

چون خیال هموردی با نظامی بزرگ به سرم زد، عqlم با دل گفت حال که از پنج منظومه نظامی سه منظومه را جواب گفته‌ای و دو منظومه دیگر (یکی هفت پیکر و دیگری داستان دارا و اسکندر) باقی مانده، شایسته است حکایتی درخور مقابل هفت پیکر بگویی تا مردم زرگری را از بوریا بافی تشخیص دهند. (به کنایه شعر خوب را از شعر بد تمیز دهند.) با شنیدن ندای عقل، از خانه بیرون آمدم و به جستجو پرداختم و عاقبت به نوک قلم هفت نقش بدیع کشیدم که با نقش هر کدام، عقل بر دستم آفرین می‌گفت. همه این هفت پیکر را بدون منت هیچ امیر و وزیری استوار کردم و به شعر دیگران نظر نکردم و از خوان معنی کسی بهره نگرفتم و به سبب بلندهمت‌ی آلوده طمع نشدم.^۱

۵- انوشنگ‌نامه

جمالی آخرین منظومه خود را به نام «انوشنگ‌نامه» در وزن فعولن فعولن فعولن فعول (فعل) و بحر متقارب مثنی مقصور (محدوف) سرود و در آن، جنگ انوشنگ (یا غضنفر ملک که در دو موضع خمسه منوشنگ نیز نوشته شده) پسر هوشنگ پناه پسر کیومرث را با زنگیان و خاقان چین به تصویر می‌کشد. تعداد ابیات این منظومه که در نسخه ناتمام مانده به ۲۹۸۷ بیت می‌رسد و تاریخ سرایش آن معلوم نیست؛ اما تخمیناً بین سالهای ۸۲۸ تا ۸۴۱ ه. ق. سروده شده است. نام منظومه نیز در بخش باقی مانده به صراحت بیان نشده و در نگاه اول به نظر می‌آید شاعر از آن به «تاریخ اسکندری» یاد کرده است:

کنون آمدم تا به لفظ دری نهم رسم تاریخ اسکندری^۲
 اما این نام نمی‌تواند عنوان منظومه باشد، چراکه جمالی در جایی دیگر نشان داده که از لفظ «تاریخ اسکندری»، اسکندرنامه نظامی را خواسته است:

۱. کتاب حاضر، ج ۲، صص ۱۹۰ تا ۱۹۲.

۲. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۸۲.

نه در پارسی هست و نی در دری حدیثی چو تاریخ اسکندری^۱
 بنابراین از آنجا که شخصیت اصلی داستان انوشنگ است و اعمال او همانند اعمال اسکندر در
 اسکندرنامه نظامی است، نام «انوشنگ‌نامه» مناسب‌ترین عنوان برای منظومه است. حجت ما بر ردّ
 نام «تاریخ اسکندری» این است که از اسکندر در این بخش نامی برده نشده و سیر روایت نیز به
 گونه‌ای نیست که احتمال دهیم در ادامه شخصی به نام اسکندر وارد داستان شود.

این قسمت از انوشنگ‌نامه که به دست ما رسیده، در حقیقت نظیره «شرفنامه» نظامی است و
 جواب حدود نیمی از شرفنامه به حساب می‌آید. ما از اینکه شاعر توانسته باشد اقبالنامه را هم جواب
 بگوید اطلاعی نداریم.

از بیت زیر که در ضعف و پیری خطاب به خود سروده، می‌توان دانست که در زمان سرودن
 مقدمه «انوشنگ‌نامه»، هفتاد سال داشته است:

چو تاریخ عمر تو هفتاد شد جهان از کمند تو آزاد شد^۲
 جمالی در مقدمه انوشنگ‌نامه، سبب نظم این اثر را چنین بیان می‌کند: در شبی زیبا و پرستاره که
 چشم خلاق در خواب فرو رفته بود بخت بیدار من در کارم یاری‌ها کرد. و آن چنان بود که چندی
 سر به جیب تأمل و تحیر فرو برده بودم و داستانها و افسانه‌های فراوان شنیده بودم. خواب از چشمم
 پریده بود. در آن اندیشه بودم که نقدی از جیب همکار بر آورم که تاکنون کسی از اهل راز از آن گونه
 نیاورده باشد. در این میان عقل، راهزن خیال گشته بود و با مفاسد من با فردوسی و نظامی، مرا از
 درافتادن با آن دو بزرگ بر حذر می‌داشت و توجیه او آن بود که نه داستانی همچون داستان اسکندر
 در دسترس داری و نه در داستان‌سرایی مانند آن دو بزرگوار هستی. در این اثناء از غیرت بر ناصح
 اندیشه نهیب زدم و گفتم خاموش باش که در فیض بر روی کسی بسته نیست و جوینده یابنده است.
 از آن پس به این راه قدم نهادم و خور و خواب بر خویشتن حرام کردم. از پی یافتن داستانها در
 هر خانه‌ای را زدم و به تاریخهای کهن رجوع کردم. چون این داستان را یافتم، اوراد و ارکان من به
 یاریم آمدند و سرایش منظومه را آغاز کردم. در این راه به افسانه‌های پیشین نظر نکردم و از مردم شهر
 و ولایت نیز خبری نگرفتم.^۳

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۷۸.

۲. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۶۷.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، صص ۳۶۴ و ۳۶۵.

جمالی سپس فصل کاملی در دوری از طمع و چشم دوختن به مال دیگران سروده است. اما در این میان، مورد نظامی را متفاوت می‌داند و خواننده را آگاه می‌کند که اگر تشابهی بین سخن من و نظامی وجود دارد، بدان سبب است که پی بر پی او نهاده‌ام و از او سخن می‌گویم، نه اینکه خواسته باشم معنی و مضمون را از او سرقت کنم.

جز او نیست کس پادشاه سخن	نظامی که در عرصه‌گاه سخن
مقام تعجب نباشد بسی	گر از خوان او ریزه چیند کسی
حکایت از او می‌کنم دم به دم	چو من بر پی او نهادم قدم
به آواز او ماند آواز من	مزن پرده کج چو در ساز من
که بر علم او نیست چیزی نمان	وگرنه به حق خدای جهان
به چشم خیانت نکردم نظر	که بر گفته کس به گاه خطر
به بیش و کم خویش قانع شدم	خرد را از این فکر مانع شدم
روان سخن‌پروران شاد باد	جهان از سخن جنت آباد باد

شاعر در بخش بعد از زبان «پیر دل»، نکات و نصایح ارزنده‌ای را در باب آداب شاعری نقل می‌کند. نصایحی همچون نکرده‌ها با بخت، در نیفتادن با بزرگان، پرهیز از گفتن سخنانی که ارباب عقل بدان توجه نکنند و نپسندند، پرهیز از تصرف در مضامین دیگران، کوچک نکردن خود بواسطه بزرگ شمردن دیگران، پرهیز از خوشه چینی از سخن دیگران، پرهیز از تنگ‌خویی بر اثر نیافتن نکات نادر و دعوت به آهستگی و طمانینه، از جمله تعالیم پیر دل به شاعر است.

جمالی در ادامه از زبان پیر دل، باز هم از بی‌رواجی بازار فضل شکوه کرده و در مقابل هندوستان را سرزمین رونق شعر و سخن معرفی می‌کند. پیر دل با شاعر چنین می‌گوید که اگرچه رسم کرم از بین رفته و طبیعت روزگار دگرگون شده، اما تو به کار سخن‌سرایی مشغول شو که سخن تو مشتری خود را خواهد یافت، همچنانکه طلای ناب سزاوار سکه پادشاهان می‌شود. آنگاه خطاب به شاعر می‌گوید که فردوسی داستان اسکندر را سرود و نظامی نیز همان قصه را تکرار کرد. حال که آن دو استاد، دو افسانه را به یک سخن گفتند، تو سخنی تازه بگو و داستانی نویار.

شاعر می‌گوید پس از شنیدن سخن دل، به امثال فرمان او قیام کردم و داستانی ساختم که اگر در آن بنگری رسم و آیین اسکندری را خواهی دید. شاعر آنگاه از حاکم حامی خود سخن می‌گوید و شعر خود را به سبب موشح شدن به نام او جاودانه می‌خواهد:

چو ترتیب کردم به رای صواب بنایی که هرگز نگردد خراب
 سزد گر ثنای شه دادگر نویسند بر لوحه او به زر
 که تا زنده ماند بر نیک و بد چو ایام اقبال او تا ابد^۱
 از همین روست که شاعر کمی بعدتر، حمایت ممدوح را طلب می‌کند و کمال شعر خود را در
 گروتربیت او می‌داند:

اگر تربیت یابم از لطف شاه سخن را ز ماهی برآرم به ماه^۲
 و باز هم خود را با نظامی مقایسه نموده و خریداران شعر را سبب کمال سخن معرفی می‌کند:
 سخنگوی پیشینه کین نکته گفت بسی دُر به الماس اندیشه سفت
 عنان سخن در کف خویش داشت خریدار گوهر ز من بیش داشت
 دو چیز است با من ز تکلیف او ملازم ز تقلید تألیف او
 یکی در کف او نهادن زمام دوم بی‌ثمر بودن از خاص و عام
 اگر یک نوازش بیایم ز شاه به میل درون، نی به مال و به جاه
 نهالی برآرم از این باغ کشت کز او طبع طوبی تواند سرشت^۳
 جمالی عامل بیرونی پدید آمدن اثر سخننامه را تشویق‌های «شیخ قبتانی» معرفی می‌کند و
 می‌گوید: زمانی که شروع به سرایش این منظومه کردم، کسی از من حمایت نکرد و مشمول احسان
 و تحسین احدی نگشتم. اهل تبریز با طعن و تکلیف و آزاری که به من روا می‌داشتند چنین می‌نمودند
 که جمالی با این بی‌دستگاهی و بی‌زر و زوری، چگونه می‌خواهد به طماعی ستیزه کند! و نمی‌دانستند
 که خداوند در رحمت خود را بر کسی نیسته است و فقیر و غنی از رحمت او مستفید هستند. چون
 از مردمان تبریز آزرده گشتم و از تبریز خارج شدم، به «قبتان» رحل اقامت کشیدم و نزد شیخ قبتانی
 رفتم و تبریز را فراموش کردم. از او به اندازه تمام جهانیان، مردمی و انسانیتم دیدم. به استظهار قدرت
 مالی او شروع به نظم این مثنوی کردم و سخن را از خاک بر افلاک نشاندم.

۱. کتاب حاضر، ج ۲، صص ۳۷۳ و ۳۷۴.

۲. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۷۷.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، همانجا.

شیخ قَبانی، ظاهراً صدرالدین قَبانی پدرخوانده اخی جوق باجوقی حاکم آذربایجان است که در حوادث بهار سال ۷۶۰ هـ. ق. ضمن اخبار لشکرکشی امیر مبارزالدین مظفر به تبریز و فرار اخیجوق از تبریز نامی از او به میان می‌آید.^۱

اگر در شناخت شیخ قَبانی و ممدوح شاعر اشتباه نکرده باشیم، لاجرم شیخ قَبانی در آن روزگار بسیار پیر بوده و باید بیش از نود سال از عمر او گذشته باشد. دعای طول عمر شاعر برای شیخ قَبانی بیانگر آن است که شیخ قَبانی در آن ایام زنده بوده است:

بدین دلنوازی دلش شاد باد وجودش ز بند غم آزاد باد
گلی کم مبادا ز بستان او فروزنده بادا شـبستان او^۲
در منابع تاریخی، شیخ قَبانی آخرین بار در طی حوادث سال ۸۰۸، ۸۲۳^۳ و ۸۲۴ هـ. ق. در متابعت و اردوی بایسنقر میرزا مشاهده می‌شود، اما این منابع اطلاعات چندانی در مورد او به ما نمی‌دهند، جز اینکه وی به سال ۸۰۸ هـ. ق. همراه با یکی دیگر از سرداران به نام قاضی عمادالدین، در مخالفت با ابابکر بن میرانشاه لشکری دوهزار نفری به جانب تبریز گسیل داشته که توسط چهارصد نفر سوار، امیر بیان شکست خورده‌اند. این خبر می‌تواند بیانگر این مطلب باشد که شیخ قَبانی در آن سالها توانایی اعمال لشکر را داشته است.

چنانکه شاعر بیان می‌کند، این منظور می‌تواند موشح به نام شاهی شیرگیر کرده است:

چو من اینچنین نامه دلپذیر موشح به نام شه شیرگیر

۱. صدرالدین پدرخوانده اخی جوق باجوقی حاکم آذربایجان بود. در بهار سال ۷۶۰ هـ. ق. امیر مبارزالدین محمد مظفر از شیراز لشکر به تبریز کشید و اخی جوق را بگریزانید مقارن آن حال، امیر مبارزالدین خیر توجه سلطان اویس را شنیده و به مملکت خود بازگردید. سلطان اویس به تبریز درآمد و اخی جوق باجوقی به صدرالدین قَبانی که پدرخوانده او بود پناه برد، سلطان اویس ایلچیان به قَبان فرستاد و او را به عوطف خویش امیدوار ساخت تا به ملازمت مبادرت نمود و آنگاه وی به اتفاق علی پیل تن و جلال‌الدین قزوینی قصد غدر و حيله کردند. خواجه شیخ، پادشاه را از این داستان واقف گردانید و شاه هر سه را به قتل رسانید. (حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۲۴۰) ذکر او علاوه بر منبع فوق، در تاریخ الفی، زبدة‌التواریخ حافظ ابرو و مطلع سعدین هم آمده است.

۲. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۸۳.

۳. زبدة‌التواریخ، ج ۳، صص ۷۱ و ۷۲؛ مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۳، ص ۳۴.

۴. احسن‌التواریخ، ج ۱، صص ۲۴۷ و ۲۴۹.

۵. زبدة‌التواریخ، ج ۴، صص ۷۵۱ و ۷۷۶؛ مطلع سعدین و مجمع بحرین، ج ۳، صص ۲۹۷ و ۳۰۸.

به نظم آورم، دور نبود که شاه ز دولت نهد بر سر من کلاه^۱
 این شاه شیرگیر، اسکندر بن قرایوسف ترکمان (حک ۸۲۳ - ۸۴۱ ه. ق.) است که پس از مرگ
 پدرش قرایوسف قراقویونلو به امارت رسید و در سال ۸۲۴ ه. ق. با شاهرخ جنگید و مغلوب شد.
 پس از معاودت شاهرخ به خراسان، اسکندر بار دیگر آذربایجان را تصرف کرد و در ۸۳۲ ه. ق.
 سلطنتی را هم گرفت. شاهرخ در همان سال برای بازپس‌گیری آذربایجان بدانجا لشکر کشید و پس
 از جنگی که در سلماس با اسکندر و برادرش جهانشاه درگرفت، اسکندر به آناتولی گریخت و
 شاهرخ به خراسان بازگشت. سال بعد باز اسکندر آذربایجان را مسلم خود ساخت و شاهرخ ناچار
 شد که بار دیگر برای سرکوب او روانه آنجا شود. این بار جهانشاه و جمعی دیگر از سران قراقویونلو
 جانب شاهرخ را گرفتند و اسکندر بناچار فرار اختیار نمود. کمی بعد باز به آذربایجان برگشت ولی
 این بار از برادر خود جهانشاه دست‌نشانده شاهرخ شکست یافت و به حدود نخجوان گریخت و در
 آنجا به دست پسر خود، قباد، در ۲۵ شوال ۸۴۱ ه. ق. به قتل رسید.^۲ قباد با محبوب‌ترین کنیزکان
 پدر که خان‌سلطان نام و لیلی لقب داشت عشق می‌ورزید و از این رو در آن اوان که بایستقر از
 آذربایجان به سوی خراسان مراجعت می‌کرد، اسکندر به قلعه النجق رفت و نسبت به آن دو بدرفتاری
 و تندی آغازید و ایشان را به قتل رسانید. قباد و لیلی به آهنگ جان‌وی کمر بستند و در یکی از
 شبها که اسکندر شراب بسیار خورده و بر بام قلعه النجق خفته بود، لیلی بخلاف معهود نردبان را بالا
 نکشید، قباد به بام بالا رفت و با خنجری پدر را از پای در آورد.^۳
 اینکه شاعر اسکندر قراقویونلو را «شه شیرگیر» خطاب کرده، دلالت بر اینکه شجاعت و دلیری
 وی را که مورخان بر آن متفق‌القولند در نظر داشته، تلمیحی نیز به روایت پیروزی او بر عزالدین شیر
 دارد.

ملک عزالدین شیر از امرای گُرد بود که پس از پیروی از تیمور، حکمرانی وان و حوالی آنجا به او
 واگذار شد. او پس از آن به همراهی عده‌ای از سربازان جغتایی به قرایوسف حمله کرد که پس از
 جنگ کوتاهی میان آنان صلح برقرار شد. او پس از چندی به ظاهر به قراقویونلوها پیوست، اما در
 خفا ابوبکر پسر میرانشاه و نوه تیمور را از رفتارهای قرایوسف آگاه می‌کرد و او را به جنگ با قرایوسف

۱. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۷۳.

۲. تاریخ ایران از آغاز تا انقراض سلسله قاجاریه، صص ۶۵۳ و ۶۵۴.

۳. حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۶۲۷.

تشویق می‌کرد. بنا به نوشته یحیی قزوینی، عزالدین شیر در سال ۸۲۸ ه. ق. به دست اسکندر قراقویونلو کشته شد.^۱

پیشکش آخرین منظومه جمالی به حاکمی بیرون از دایره قدرت تیموریان به معنای رویگردانی جمالی از حاکمان تیموری و روی آوردن او به قراقویونلوها تلقی می‌شود. سبب این رویگردانی که به مثابه رها کردن آخرین تیر ترکش تصور می‌شود، دلیلی جز کم توجهی حاکمان تیموری بدو و ناامیدی وی از دست یافتن به جوایز و صلوات نمی‌تواند داشته باشد. به نظر نمی‌رسد شاعر ناکام ما از این حاکم نیز که دائماً در حال جنگ و گریز با شاهرخ تیموری بود، طرفی بسته باشد.

آثار دیگر جمالی

جمالی غیر از خَمْسَةُ، انواع دیگر شعر از جمله غزل و مثنوی نیز می‌سروده و این از لابلای سخن خود او به دست می‌آید. از آن جمله در مقدمه تحفة‌الابرار، به مهارت خود در انواع سخن اشاره می‌کند:

قَلْتُ انْدیشَه مِنْ ظَاهِر اسْت گر چه در انواع سخن ما هر است^۲
در مقدمه انوشنگ‌نامه، چهارمین باره سخن و رسم سخن‌سرایی را مرهون غزلها و مثنوی‌های خود می‌داند و چنین می‌نماید که علاوه بر مثنوی، در غزل هم دست داشته است:

سَخْنور ثَبَات از سَخْن یافته است سخن سربلندی ز من یافته است
به من گشت پیدا سخن را نوی ز طریق غزل گیر تا مثنوی^۳
در همین منظومه از زبان پیر دل، قصاید و مثنوی‌های خود را تازگی‌بخشنده سبک کهن شعر می‌داند و به هنر قصیده‌سرایی خود اشاره می‌کند:

اگرچه ز پیشینیان کهن پس افتاده‌ای در مقام سخن
طریق کهن را تو دادی نوی گهی از قصاید گه از مثنوی^۴
با این حال تاکنون ما از این دست اشعار وی اطلاعی به دست نیاورده‌ایم. در برخی جنگ‌های شعری، اشعاری به نام جمالی دیده می‌شود؛ اما تا زمانی که اشعار محمّد جمالی تبریزی و خان‌زاده

۱. ظفرنامه، ج ۲، صص ۱۴۳۰ و ۱۴۳۱.

۲. کتاب حاضر، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۷۱.

۴. کتاب حاضر، ج ۲، ص ۳۷۲.

خانم جمالی تبریزی - که در بخش بعد این دو را معرفی خواهیم کرد - بازشناسی و منتشر نشود، نمی‌توانیم سرایندگان این اشعار پراکنده را از دیگری بازشناسیم.

شاعران همنام جمالی تبریزی

در تاریخ ادب فارسی، حداقل دو شاعر دیگر با نام «جمالی تبریزی» می‌شناسیم، که اتفاقاً با شاعر مورد نظر ما هم‌روزگار هستند.

۱- جمالی تبریزی: از سخنوران سده نهم هجری و از معاصران مولانا جامی بوده و در سفر حجی که جامی به سال ۸۷۷ ه. ق. داشت، همراه او بود.^۱ در مجالس النفانس درباره او چنین آمده است: «شیخ محمّد تبریزی؛ در شیراز شیخ الاسلام و پیر مردم ایام بود، و ارشاد مردم به طریق عشق می‌نمود، و طریقه او عشق جوانان پاک بود، و به پاک‌دامنی و همت همه را تسخیر می‌نمود، و همه کسان بی‌اختیار زر و مال بسیار فدای او می‌کردند، و فرزندان خود را مثل غلامان او می‌ساختند، و رضای او به رضای خود مقدم می‌داشتند، و در طریقه او ذخیره جهت فردا نبود، هرچه مردم فدای او می‌کردند او نیز افنای همه تبر می‌کرد، و دینار و درم تمام عالم اگر به او می‌آمد در یک دم صرف می‌نمود و هیچ در تهیه اسباب دنیا جهت فردا نبود، از این جهت اکثر اوقات در خانه او پالوده‌های نبات مردم می‌خوردند، و چون اکثر کاتبان و مجلّدان مرید او بودند دیوان او تمام به خط خوب می‌نوشتند، و تذهیب و جلد خوب می‌کردند و بواسطه حسن خط و تذهیب و جلد خوب آن دیوان مرغوب اکثر مردمان بود، و مقبول اهل عالم می‌نمود، و در راه حج حضرت شیخ چون رفیق طریق اعلی حضرت مولانا جامی بود از مردم عالم و شاعران روزگار شکایت می‌نمود، و می‌فرمود که اکثر معانی اشعار دیوان مرا می‌دزدند و به دیوان خود می‌برند، اعلی حضرت مولانا جامی چون این شکایت او شنید، خندید و گفت چون معانی اشعار شما دزدیده‌اند دیوان شما بی‌معنی مانده و غیر لفظ بی‌معنی در او چیزی نمانده، و شیخ در سفر مکه مبارکه در حین مراجعت وفات نموده، و مدفن [او] نزدیک حضرت سلطان ابراهیم ادهم است. و این ابیات از اوست:

کعبه بی‌روی و ریا روی تو	قبله و محراب من ابروی تو
روی به دیوار نیارد دگر	هرکه چو من دید دو ابروی تو
هر دو جهان مست خیال خودند	دست جمالی و دو گیسوی تو

و این مطلع نیز به او نسبت می‌کنند: بیت:

مخوان به صومعه ای زاهد حسود مرا که نیست میل رکوع و سر سجود مرا
و این رباعی نیز از اوست:

بر قدّ دلم راست قبابی غم توست شادی به دلم باد که جای غم توست
گر هست تو را غمی برای دل ماست و هست مرا دلی برای غم توست
و حضرت شیخ بی‌گمان ولیّ زمان بود.^۱

نسخه‌ای از دیوان جمالی تبریزی در کتابخانه امیرالمؤمنین نجف اشرف به شماره ۱۳۵۴ تحریر
زمان سراینده در ۲۲۲ برگ نگهداری می‌شود و شایسته تصحیح است.^۲ البته چون ما به این نسخه
دست نیافتیم، هموز نمی‌دانیم که متعلق به اشعار کدامیک از جمالی‌ها می‌باشد.

۲- جمالی تبریزی: نامش در تذکره خیرات حسان «خان‌زاده خانم» ذکر شده است.^۳ مؤلف
مرآة الخیال (تألیف ۱۱۰۲ هـ ق.) درباره وی می‌نویسد: «جمالی تبریزی دختر امیربادگار است و در
فهم بلندش سخن بسیار، اما در حسن و جمال دل‌فریش گفته‌اند که نقاش فطرت به رعنائی او نقشی
بر صفحه ایام نکشیده بود و باغبان دهر گلی به رنگینی او در حدیقه کاینات ندیده. الحاصل این
مطلع از اوست:

شبی در منزل ما می‌مان خواهی شدن یا نه

انیس خاطر این ناتوان خواهی شدن یا نه»^۴

علاوه بر دو شاعر یادشده، شاعران دیگری نیز با تخلص «جمالی» در قرن نهم می‌زیسته‌اند که
از میان آنان «جمالی دهلوی» و «جمالی اردستانی» نام برترند.

۱. مجالس التّفانس، صص ۴۰۱ و ۴۰۲.

۲. سخنوران آذربایجان از قطران تا شهریار، ج ۱، صص ۲۹۰ و ۲۹۱. برای مطالعه بیشتر درباره او ن. ک.
فرهنگ سخنوران، ج ۱، ص ۲۲۳ - الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۹، ص ۲۰۴ - تذکره شعرای آذربایجان،
ج ۲، صص ۱۴۶ تا ۱۴۸ - مفاخر آذربایجان، ج ۳، صص ۱۳۰۴ و ۱۳۰۵.
۳. خیرات حسان، ج ۱، ص ۱۶۳.

۴. تذکره مرآة الخیال، ص ۲۸۲. برای مطالعه بیشتر درباره او ن. ک. فرهنگ سخنوران، ج ۱، صص ۲۲۲ و
۲۲۳ - دانشمندان آذربایجان، صص ۹۸ و ۹۹ - زنان سخنور، ج ۱، ص ۱۵۱.

بررسی نسخه خطی خمسه جمالی تبریزی

مشخصات ظاهری

تنها نسخه شناخته شده از خمسه جمالی نسخه‌ای است که به شماره «۱۳۸» در مجموعه دیوان هند^۱ موزه بریتانیا نگهداری می‌شود. متن نسخه شامل دویست و یازده برگ (۴۲۲ صفحه) به ابعاد ۲۶ × ۳۳ سانتی‌متر است و هر صفحه ۲۵ سطر چهار ستونی به طول و عرض ۱۵ × ۲۵ سانتی‌متر دارد و به خط نستعلیق خوش بر روی کاغذ ضخیم نگاهشته شده است. تاریخ کتابت در پایان مثنوی مهر و نگار، هشتم رمضان ۸۶۹ ه. ق. (۴ می ۱۴۶۵ م.) و در پایان مثنوی محزون و محبوب، محرم سال ۸۷۰ ه. ق. (آگوست و سپتامبر ۱۴۶۵ م.) در شهر بغداد ذکر شده است.^۲ نام کتاب هنرمند و فاضل این نسخه، به دلیل ناتمام ماندن آن، بر ما معلوم نیست. پدید آمدن این اثر هنری در فاصله‌ای بسیار کمتر از صدسال پس از قاعده‌مند شدن و کمال خط نستعلیق به دست میرعلی تبریزی (متوفی ۸۵۰ ه. ق.) در دهه آخر قرن هشتم، نشان‌دهنده رواج گسترده این خط در قرن نهم هجری است که اگرچه تفاوت‌هایی اندک با خط نستعلیق امروزمین دارد، اما اعتلای نسبی آن قابل ملاحظه و تحسین است.

بغداد در آن روزگار پایتخت پیرامان بیگ جهان‌شاه قراقویونلو بود که تختگاه خود را از شیراز به بغداد منتقل کرده بود. او کارگاه هنری خود را نیز به بغداد آورد که بعدها این کارگاه به دست خلیل بن اوزون حسن آق قویونلو و سپس یعقوب بیگ افتاد. پیرامان بیگ در کارگاه هنری خود کتابت چند نسخه خطی را آغاز کرده بود. از این جمله یکی خمسه نظامی است که با کشته شدن او به دست پدر، کتابت این نسخه نیمه‌تمام رها شد تا اینکه بعدها به فرمان شاه اسماعیل صفوی به پایان رسید. نسخه حاضر یکی دو بار در طول تاریخ مرمت شده است؛ بار اول ظاهراً چند صباحی پس از نسخه‌برداری یعنی سالهای حدود ۸۶۹ تا ۸۷۰ ه. ق. انجام شده و در طی آن برگ اول بازنویسی و به سرلوح جدید آراسته و به نسخه الحاق شده است. با این حال، نسخه در طول تاریخ دچار افتادگی‌هایی شده که این بار دیگر سقطات جبران نشده است.

چنانکه از مستندات نسخه بر می‌آید، نسخه تا تاریخ صفر سال ۱۰۲۸ ه. ق. در تملک شخصی معروف به «اعتمادالدوله» بوده و در آن سال نسخه را به تملیک فرزندش ابوسعید درآورده است.

۱. وزارت امور هندوستان سابق (India Office) که پس از استقلال هند به مرکز اسناد تبدیل شد.

۲. Catalogue of the Persian manuscripts in the library of the india office, volume I, coll. ۷۳۵

حدود یک قرن و نیم بعد (احتمالاً ۱۱۷۲ ه. ق.) نسخه توسط فردی انگلیسی به نام «سِر ریچارد جانسن»^۱ که در فاصله سالهای ۱۷۶۹ تا ۱۷۹۰ م. مأمور کمپانی هند شرقی بوده، خریداری و وارد کتابخانه او شده است. موقعیت یادداشتها و تاریخهای پشت نسخه ما را به این نتیجه می‌رساند که مرمت آن پیش از سال ۱۰۲۸ ه. ق. صورت گرفته است؛ به این ترتیب که برگهای نسخه که از لبه دچار فرسودگی شدید شده بوده‌اند، از کناره جدول بریده و به دور آنها لبه‌های جدیدی وصل و دوباره جدول‌بندی شده است.

این نسخه در فوریه ۱۸۰۷ م. از ریچارد جانسون خریداری و به مجموعه ایندیا آفیس در کتابخانه بریتانیا منتقل شده است.

آن گونه که از تاریخ مُهرهای انگلیسی درج شده بر روی نسخه بر می‌آید، نسخه در قرن بیستم میلادی در اروپا مرمت کلی و تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۳۸ م. در برگ آستر آن درج شده است. برای اینکه برگهای مرمت شده دچار از هم گسیختگی و فروپاشی نشوند، بر دو سطح برگها توری نازک و ویژه صحافی کشیده شده و پس از آن نسخه با جلد چرمی سرخ نیمه مراکشی تجلید شده است.

مندرجات پشت نسخه

در بالای صفحه اول نسخه که اصطلاحاً «پشت نسخه» نامیده می‌شود، به خط نسخ عبارت «خمسه جمالیه» نقش بسته و در هر صفحه نیز به همین قلم نوشته: «خمسه جمالیه تصنیف جمالیة الاحمد». بالای کتیبه به خط شکسته نستعلیق چنین نگاشته: «خمسه جمالی متضمن پنج مثنوی معرفت شیخ ضیاءالله، سنه ۱۱۷۲». در میانه کتیبه به روش چلیبا این عبارت به خط نستعلیق هندی نوشته شده که از امضای «صاحب» حدس زده می‌شود که به خط جانسن باشد: «بتاریخ سویم جماد اول کتاب خمسه جمالی خرید بیست و پنج روپیه در لکنو داخل کتاب‌خانه شد. سرکار نواب صاحب ممتازالدوله مفخرالملک حسام جنگ سر رچارد جانسن صاحب بهادر دام اقباله.» در

۱. ریچارد جانسن (Richard Johnson) (۱۷۵۳-۱۸۰۷ م.) مأمور کمپانی هند شرقی و کلکسیونر آثار هنری و نسخه‌های خطی شرقی بود. وی در سال ۱۷۶۹ م. به عنوان منشی کمپانی هند شرقی در بنگال منصوب شد و پس از آن نیز مناصب متعددی را تجربه کرد. جانسن شیفته شعر و ادب فارسی و حامی شاعران خطه هندوستان بود و شمار زیادی از نسخ سانسکریت و فارسی و مینیاتور را جمع آورد. او بعدها به خدمت در حیدرآباد و کلکته مأمور شد. جانسن پس از پایان مأموریت در کمپانی هند شرقی، دیوان حافظ شیرازی را همراه با شرح حال، دیباچه و قصاید حافظ، با همکاری ابوطالب اصفهانی (معروف به ابوطالب لندنی) و یک کارشناس فرنگی به نام اوپجان در سال ۱۷۹۱ م. در کلکته به چاپ رساند که این اثر اولین چاپ دیوان حافظ در هند محسوب می‌شود.

گوشه دیگر کتیبه شخصی ملقب به اعتمادالدوله یادداشتی نوشته که حاکی از اهداء این نسخه به فرزندش ابوسعید است: «اللّه اکبر، این خمسه را که از گفتهای شیخ جمالی است به گرامی فرزند ارجمند ابوسعید طول اللّه عمره العزیز در بلده فتحپور بتاریخ [عشر؟] دوم صفر ختم بالخیر و الظفر سنه ۱۰۲۸ تملیک نمودم. حرّره العبد الضعیف غیاث الدّین شریف الرّازی المدعو باعتمادالدّوله».

ابوسعید مذکور نیز در گوشه سمت چپ پایین یادداشتی دیگر نوشته است: «اللّه اکبر، خمسه جمالی از عنایتهای والد بزرگوارم انارالله برهانه، حرّره ابوسعید روز پنجشنبه ۲۸ صفر سنه ۱۰۲۸».

در گوشه سمت راست پایین صفحه رباعی از «نظام» نوشته شده:

ما را ندهد سپهر گردان روزی زین ره نرسد به رهنوردان روزی
این چرخ نگون چو چرخه پیرزن است از چرخه نمی خورند مردان روزی
و در بالای آن رباعی از «شیخ ابوسعید» نوشته شده که گویا همان مالک نسخه است:

د یدار تو مطرب دل مست من است درد و غم تو مونس پیوست من است
دیده همه شب گهر [.....] پندارد دیدن تو در دست من است

در پایین صفحه نیز مهری هشت گوش با سجع فارسی «ابوسعید» دیده می شود.

همچنین بر آستر پایان کتاب برچسبی تعلّق به رچارد جانسن انگلیسی الصاق شده که عنوان فارسی آن چنین است: «ممتازالدوله مفخرالملک رچارد جانسن بهادر حسام جنگ، ۱۱۹۴»^۱

تذهیب، آرایه ها و نگاره ها

نسخه خمسه جمالی، یک نسخه شاهانه و نفیس است که برای بهایجا رساندن آن از هنر بهترین خطاطها و تذهیب کاران و نگارگران استفاده شده است.

ابتدای هر منظومه به سرلوحی مذهب آراسته شده که این سرلوحها در صفحات ۱ پ، ۲۹ پ، ۸۶ پ، ۱۳۲ پ و ۱۷۹ پ قرار دارند.

در کتیبه مزین به تاج سرلوح اول که با طرحی از گلهای ختایی و پنج پر شکل گرفته، عنوان «خمسه من مصنفات حضرة الجمالیة الاحمدیة قدس سره» با خط ثلث نوشته شده است. کتیبه دارای یک ترنج و شش لچکی است.

در کتیبه سرلوح های دوم تا پنجم این عبارت عربی به خط کوفی نقش بسته است: «اللهم ولا سواه».

۱. عنوان «ممتازالدوله مفخرالملک رچارد جانسن بهادر حسام جنگ» که جانسن بسیار به آن می نازید در سال ۱۱۹۴ هـ. ق. / ۱۷۸۰ م. توسط «شاه عالم» دوم از پادشاهان گورکانی هند به او اعطا شد.

به نظر می‌رسد برگ اول بعد از افتادگی که در ابتدای نسخه روی داده به نسخه الحاق شده و تفاوت قلم نگارش و سرلوح تاجدار آن - که مربوط به مکتب شیراز در اواخر قرن دهم هجری است - با قلم و سرلوح‌های کتیبه‌ای صفحات دیگر مؤید این معنی است.

از برگ ۳۱ به بعد عنوان بخشهای منظومه‌ها کتابت نشده است. عنوانهای آن ۳۰ برگ نیز توسط شخصی غیر از کاتب نوشته شده و بعضاً دارای اغلاط املائی است. تمام صفحات مُجدول هستند. این نسخه دارای شش نگاره (= مینیاتور) است که در صفحات ۱۴، ۲۴، ۷۵، ۱۰۱، ۱۲۵، ۲۰۵ توسط نگارگری که نامش بر ما نامعلوم است، با آبرنگ مات بر صفحه کاغذ نقش بسته‌اند.

نگاره صفحه ۱۴، داستان سلطان محمود و باغبان پیر را به تصویر کشیده است. سلطان محمود در حالی که در یک فضای باز بر مسند نشسته و توسط نه نفر از ملازمان احاطه شده، با باغبانی پیر که مشغول بیل زدن زمین است، سخن می‌گوید. پشت سر سلطان محمود و اطرافیان، صخره‌هایی اسفنجی دیده می‌شود.

قسمتی از تصویر سلطان محمود بر اثر خدشه‌ای که به صفحه وارد شده، برداشته شده است. اندازه تصویر ۱۵ × ۱۰ سانتی‌متر است.

نگاره صفحه ۲۴، داستان اسکندر و جوان مطبخی را مصور کرده است. جوان مطبخی در حالی که با اسکندر و دو خدمتکار در کشتی نشسته و ظرفی سرپوشیده را به اسکندر تقدیم می‌کند. پنج خدمه دیگر در قایقی جداگانه که بر دریای قیر روان است، نشسته‌اند. زمینه تصویر که دریای قیر را در بر می‌گیرد، کاملاً سیاه است و تنها قسمتی از ساحل در سمت چپ تصویر دیده می‌شود. اندازه تصویر ۱۵ × ۱۶ سانتی‌متر است.

نگاره صفحه ۷۵، نگار را در حال آب‌تنی در چشمه به تصویر کشیده که مهر سوار بر اسب و تیردان بر کمر، از پشت مخفیگاهی بدو می‌نگرد. اسب نگار در حالی که به درختی بسته شده مواظب اوست. تیردان او بر درختی بالای سرش آویخته و لباسهایش نیز بر روی زمین قرار داده شده که تاج نگار نیز روی آن است. اندازه تصویر ۱۵ × ۱۴ سانتی‌متر است.

نگاره صفحه ۱۰۱، محزون و محبوب را به تصویر کشیده که پس از ملاقات با یکدیگر، روبروی هم بیهوش شده‌اند. محبوب سر در آغوش مادر و محزون سر در آغوش پدر دارد و دوزن و مرد در حالی که ظرفی از دارو در دست دارند، بالای سر محبوب و محزون ایستاده و داروها را به پدر و مادر آن دو تقدیم می‌کنند. سربازی که شمشیر بر میان بسته نیز کنار آنان ایستاده است. کمی دورتر ده نفر از ملازمان محبوب (شش سیه‌فام و چهار سفیدرو) سوار بر اسب و شتر در سمت راست و

پنج نفر از ملازمان محزون (دو سیه‌فام و سه سفیدرو) سوار بر شتر در سمت چپ تصویر مشاهده می‌شوند. سه شتر نیز متعلق به محزون و محبوب و یکی دیگر از همراهان هستند، بدون سوار رها شده‌اند. اندازه تصویر ۱۵ × ۲۰ سانتی‌متر است.

نگاره صفحه ۱۲۵ پ، محزون و محبوب را در باغی سبز به تصویر کشیده، در حالی که روبروی هم نشسته‌اند و کوزه و سبویی در مقابل محزون گذاشته شده است. باغبان طبقی از میوه انار را برای آنان می‌آورد. پنج نفر در بیرون باغ ایستاده‌اند و یک نفر از آنان خود را از دیوار بالا کشیده، جاسوس وار صحنه را می‌نگرد. یک نفر دیگر نیز که قصد دارد از طریق درب باغ وارد شود با دربان درگیر شده است. بر سردر باغ به خط کوفی کلمه‌ای ناخوانا نوشته شده است. اندازه تصویر در این صفحه ۱۵ × ۱۵/۵ سانتی‌متر است.

نگاره صفحه ۲۰۵ ر، نبرد بین دارا و خاقان چین را منعکس کرده است. سربازان دو لشکر در زمینه‌ای از گل‌های متنوع و رنگارنگ در حال نبرد هستند. در صحنه نزدیک، خاقان چین نیزه‌ای را در سینه سواری عراقی فرو برده و سه سوار دیگر پشت سر او هستند. کمی دورتر سربازی از سپاه چین را نشان می‌دهد که ضربه‌ای بر سر غضنفر زده و کلاهخود او را شکافته است. هرکدام دو سرباز محافظ با خود دارند. در پشت تپه تیرس باغ، هر دو سپاه در حال نبرد هستند. اندازه تصویر در این صفحه ۱۵ × ۱۷/۵ سانتی‌متر است.^۱

دکتر ایوان سچوکین می‌گوید: به نظر می‌رسد این مینیاتورها کار دو نفر باشد. بدین ترتیب که اولین گروه از تصاویر شامل صفحات ۱۴ ر، ۷۵ ر، ۱۲۵ پ، اثر دست باغ استاد پیر است که تکنیکی بی‌عیب و نقص داشته و تا حدودی هم محافظه‌کار و پیرو سنت‌های قدیم نگارگری بوده است. باقی مینیاتورها، یعنی تصاویر صفحات ۲۴ ر، ۱۰۱ پ، ۲۰۵ ر احتمالاً اثر قلم نقاشی جوان و پیشرو است که به طرز بسیار قابل توجهی آثار بهزاد در هرات را تداعی می‌کند. سچوکین معتقد است که این گروه دوم حدود بیست سال بعد از پدید آمدن نسخه خطی ترسیم شده است. مطمئناً گاهی اوقات

۱. ما احتمال می‌دهیم که برگه‌های ساقط شده نیز حاوی نگاره بوده و تعمداً از نسخه جدا شده‌اند. از این رو می‌توان موضوع نگاره‌ها در آن برگه‌ها را چنین حدس زد:

- در برگ بعد از ۴۶، نبرد مهر و جهانگیر و کشته شدن جهانگیر تصویر شده بوده است.
- در برگ بعد از ۱۴۲، نبرد دارا با ازدها نقاشی شده بوده است.
- در برگ بعد از ۱۶۱، احتمالاً یا تصویر نشستن دارا روز سه شنبه در کاخ لعلی و افسانه گفتن دختر پادشاه روس و یا تصویری از داستان بانوی حصارى نقش بسته بوده است.

میناتورها در تاریخهای بعد به نسخه‌های خطی اضافه می‌شدند، اما این یک اتفاق نادر بود و نباید بدون داشتن دلیلی قانع‌کننده برای حل یک مسأله سبکی بدان استناد شود.

سچوکین می‌گوید: «در این مورد واقعاً هیچ مشکلی وجود ندارد؛ بسیاری از نسخه‌های خطی مصور فارسی در کنار اثر یک استاد قدیمی، حاوی اثر دست یک نابغه جوان نوحاسته هم هستند. استاد پیرتر معمولاً به سبکی که شاید ربع قرن پیشتر در آن آموزش دیده، وفادار می‌ماند، در حالی که جوان به هر ایده جدیدی چنگ می‌زند و از تجربه کردن نمی‌هراسد. قضیه این میناتورها مسلماً همین است. ما بسیار خوش اقبال هستیم که هم محل کتابت نسخه یعنی بغداد و هم تاریخ دقیق آن را می‌دانیم.»^۱

امبرتو شرآتو و ارنست گروبه نیز معتقدند که نگاره‌های این نسخه، با الهام از شیوه شگفت‌انگیز بهزاد و مکتب او خلق شده است.^۲

شیرلا کنبای درباره نگاره‌های خمسه جمالی می‌نویسد: «خمسه جمالی، بویژه در مورد تناسبات پیکره‌ها، جزئیات منظره همانند سایه‌نمایی درختان پرگل در آسمان طلایی و اجرای دقیق تصاویر، مدیون نقاشی‌های اولیه هرات است. با وجود این فعل و انفعال صریح و رسای برخی ژستها و حالت‌های انعطاف‌پذیر بعضی از پیکره‌ها و اضافه کردن بعضی از تصاویر خنده‌آور (فکاهی) همگی نشان بر پیشی جستن بر کارگاه ممری سلطان حسین بايقرا می‌باشد.»^۳

افتادگی و جابجایی برگ‌های نسخه

متأسفانه نسخه خمسه جمالی دچار چند مورد افتادگی، جابجایی و نانویسی در برگ‌ها شده که آسیب بزرگی به متن چند منظومه آن وارد کرده است:

۱- در مهر و نگار بعد از برگ ۴۶ یک برگ افتادگی دارد.

۲- در محزون و محبوب صفحات ۱۰۷ و ۱۰۷پ جابجا شده‌اند.

۳- برگی که قاعدتاً باید ۱۱۰ و ۱۱۰پ شماره‌گذاری شود، بعد از برگ ۱۱۹ صحافی و تحت عناوین ۱۱۹*۲ و ۱۱۹*۷ شماره‌گذاری شده که ما آن را به جای خودش بازگرداندیم.

۱. توصیف میناتورها بر اساس نوشته بازل راینسون انجام گرفته است. ن.ک.

Persian Paintings in the India Office Library: A Descriptive Catalogue, pp. ۱۶ - ۲۳.

۲. هنر ایلخانی و تیموری، ص ۵۱.

۳. نگارگری ایرانی، ص ۶۷.

۴- بعد از برگهای ۱۴۲ و ۱۶۱ هر کدام یک برگ افتاده و ترتیب چند برگ نیز عوض شده که ترتیب صحیح آنها چنین است: ...، ۱۴۲، [افتادگی]، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۴۳، ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، [افتادگی]، ۱۶۲، ...

۵- پایان نسخه نانویس مانده است. بنابراین نسخه از پایان افتادگی ندارد، بلکه کاتب نتوانسته نسخه را به پایان ببرد. ما از تعداد بیت‌های نانویس مانده به هیچ وجه اطلاعی نداریم. شاید این ابیات به اندازه کمتر از یک برگ بوده و کاتب به دنبال طرحی برای ابیات پایانی و ترقیمه می‌گشته و رها کردن موقت کار، به توقف دائمی کتابت نسخه منجر شده، شاید هم تعداد ابیات بیشتر از این مقدار بوده است. واللہ اعلم.

نکته‌ای که در اینجا باید به آن پرداخت این است که با توجه به تمهیدی که کاتب با هماهنگی نگارگر اندیشیده بوده تا مینیاتورها دقیقاً در جای خود قرار گیرند و فضای قبل و بعد از آنها هم سفید نماند، کاتب سعی کرده با کم کردن سرعت نگارش، از پایان یافتن ابیات پیش از مینیاتور در صفحه قبل جلوگیری کند و این کار فقط با تغییر خط کرسی از افقی به مؤرب (روش چلیپا) امکان‌پذیر است. با این روش کاتب با نگارش هر بیت، عملاً سه بیت صرفه‌جویی کرده است. برگ ۱۰۱ نمونه‌ای از این نوع تمهید است. نتیجه آنکه از این بحث گرفته می‌شود این است که با توجه به اندیشیده شدن این تمهید در برگهای ۴۶ پ و ۴۷ پ، سقطات بعد از این برگها بی‌گمان حاوی مینیاتور بوده که عمداً جدا شده است. با این حساب احتمال می‌دهیم که جدا شدن برگ بعد از ۶۱ پ نیز به همین دلیل بوده است. نتیجه دیگر اینکه با توجه به تعددی بودن این افتادگی‌ها می‌توان یقین داشت که تنها سه برگ مصور از نسخه جدا شده که مجموع تعداد ابیات این سه برگ، به قاعده هر برگ تقریباً ۶۱ بیت،^۱ حدود ۱۸۰ بیت بوده است و می‌توان امیدوار بود که این برگها نیز روزی در موزه یا مجموعه‌ای شناخته و معرفی گردد.

برخی ویژگی‌های نگارشی نسخه

نظر به اینکه دست‌نویس خمسۀ جمالی در سده نهم هجری نگاشته شده و رسم‌الخط آن تا حدودی با شیوۀ امروزی نگارش فارسی متفاوت است، شناخت این رسم نگارش، اهمیت بسزایی در مطالعات مبتنی بر تکوین خط و نگارش فارسی ایفا می‌کند. در ذیل به معرفی چند مورد از ویژگی‌های نگارشی این نسخه بدیع می‌پردازیم.

۱. در شش برگ مصور باقی مانده، جمعاً ۳۶۹ بیت (پشت و رو) کتابت شده و متوسط تعداد ابیات در هر صفحه مینیاتوردار نیز حدود ۱۶ بیت محاسبه می‌گردد.

۱- نگارش «گ» به صورت «ک»: بانگ؛ بانک؛ سگ؛ سک؛ دانگ؛ دانک؛ گُسل؛ کسل. در نسخه حرف «گ» از حرف «ک» متمایز نشده است.

۲- نگارش «ج» به صورت «ج» در برخی مواضع: بازیچه‌های؛ بازیجهای؛ چنین؛ جنین؛ چنان؛ جنان؛ چراغ؛ چراغ؛ چون؛ جون؛ چشم؛ چشم؛ جست؛ جست؛ منوچهر؛ منوچهر؛ چهارم؛ چهارم؛ سراچه؛ سراچه؛ دستارچه؛ دستارچه؛ قباچه؛ قباچه؛ تپانچه؛ تپانچه؛ کوچه؛ کوچه؛ بحرچه؛ بحرچه؛ کلیچه؛ کلیچه؛ چنبر؛ چنبر؛ چربی؛ چربی؛ چغانه؛ چغانه؛ چنگ؛ چنگ؛ چابک؛ چابک؛ چاچی؛ چاچی (و حاجی).

مقابلاً در چند موضع دیگر، «ج» را به صورت «چ» نگاشته است؛ مثلاً جنگ‌آور را به صورت چنگ‌آور و جلوه را چلوه (مهر و نگار، بیت ۹۴۰) نگاشته است.

۳- نگارش «پ» به صورت «ب» در برخی مواضع: پارگین؛ بارکین؛ پرسید؛ پرسید؛ پشمش؛ بشمش؛ پلاس؛ بلاس؛ پس؛ بس؛ پسینه؛ بسینه؛ پل؛ بل (۳۹۹۵ محزون و محبوب)؛ پرجم؛ برجم؛ کوپال؛ کوبال؛ برند؛ برند؛ پر؛ بر؛ پژمرده؛ پژمرده؛ پدید؛ پدید؛ ناپدید؛ ناپدید. در مقابل گاهی «ب» را نیز به صورت «پ» نوشته که این مورد اندک است، مانند: بس؛ پس؛ بر؛ پر.
۴- حرف «ژ» را همیشه به نقطه می نویسد.

۵- اتصال «به» متمم به کلمه پیش از خود: به توفیق؛ بتوفیق؛ به زاری؛ بزاری؛ به من؛ بمن.
۶- حذف «هـ» بیان حرکت (غیر ملفوظ) در پایان لغات فارسی و عربی هنگام اتصال به نشانه جمع «ها»: پیمان‌های؛ پیمانهای؛ بازیچه‌های؛ بازیجهای؛ توشه‌ها؛ توشها؛ خنده‌ها؛ خندها؛ مایده‌های؛ مایدهای؛ دیده‌ها؛ دیدها؛ کینه‌های؛ کینه‌ها؛ سردابه‌ها؛ سردابها؛ توده‌ها؛ تودها، کسوه‌های؛ کسوه‌های؛ چشمه‌های؛ چشمهای.

۷- اتصال «را» به کلمه پیش از خود در برخی مواضع: جهان را؛ جهانرا؛ تورا؛ ترا.

۸- جدا نوشتن «ب» قبل از افعال به صورت «به»: بین؛ به بین؛ بینم؛ به بینم؛ نبیند؛ نه بیند؛ بینند؛ به بیند.

۹- جدا نوشتن «ن» نفی از فعل: نیچم؛ نه پیچم؛ نیفتاد؛ نه افتاد.

۱۰- اتصال «می» به فعل: می‌داشت؛ میداشت؛ می‌کرد؛ می‌کرد.

۱۱- رعایت «ذال معجمه» در برخی لغات: خدا؛ خدا؛ خداوند؛ خداوند؛ خدایا؛ خدایا؛ ناخدا؛ ناخدا؛ کشورخدایان؛ کشورخدایان؛ پدر؛ پدر؛ بدو؛ بدو؛ کدامین؛ کدامین؛ امیدواری؛ امیدواری؛ ددان؛ ددان؛ جدایی؛ جدایی. قاعده ذال معجمه این است که در میان بعضی گویشوران زبان فارسی قدیم مرسوم بود که هرگاه در کلمه‌ای فارسی (در مقابل عربی) حرف پیش از «ذال» متحرک بود،

«دال» را «ذال» می‌نوشتند و می‌خواندند. به این ذال، ذال معجم می‌گفتند که غیر از ذال تازی و در حقیقت مرحله‌ی میانی انتقال *t* در پهلوی به *d* در فارسی است. البته تفاوت لهجه نیز در این امر دخیل بوده و بعضی این قاعده را مربوط به مردم فارس دانسته‌اند. شمس قیس رازی می‌گوید: «در زبان اهل غزنین و بلخ و ماوراءالنهر ذال معجمه نیست و جمله دالات مهمله در لفظ آرند.»^۱ خواجه نصیر توسی این قاعده را چنین به نظم درآورده است:

آنان که به فارسی سخن می‌رانند در موضع ذال دال را نشانانند
 ماقبل وی ار ساکن جز وی بود دال است و گر نه ذال معجم خوانند^۲
 بر همین اساس کاتب در برخی مواضع ذالهای ماقبل ساکن را مهمل نگاشته و این در افعال گذشت، گذار و مشتقات آن مشهود است: کدشت، کدار، می‌کدارید، بکداشتن، بکداشتن، بکداشت، نکدارد، بکدار. البته بعضی اوقات نیز همین واژه‌ها با ذال می‌نویسد و این شیوه نگارش او بر قاعده‌ای استوار نیست. کاغذ، نافذ، غذا، نوذر و تعویذ را نیز به صورت کاغد، نافد، غدا، نودر و تعویذ نوشته است و موضع این واژه‌ها غیر از قافیه است.

۱۲- گذاشتن سه نقطه بر سه کشیده.

۱۳- حذف «ه» بیان حرکت، در پایان واژه‌های متشکل از ضمائر، حروف ربط و قیدهای متصل به «که» در بیشتر مواضع: آنکه؛ آنک؛ اینکه؛ اینک؛ آنکه؛ آنک؛ چنانکه؛ چنانک؛ چون که؛ چونک؛ بلکه؛ بلکه.

۱۴- کاتب وقتی که دو «یاء» را پشت سر هم می‌نویسد، برای یاء اول نقطه نمی‌گذارد.

۱۵- اعداد ۶۰ و ۸۰۰ را با نگارش کهن به صورت شست و هشتد نوشته است.

۱۶- عدم نقطه‌گذاری در برخی مواضع که امثال این بی‌دقتی‌ها در نسخه اندک است: سرمسارم؛ سرمسارم؛ انباز؛ انبار؛ شوخی؛ سوخی؛ باز؛ بار؛ حرقت؛ شهر؛ شهر؛ چاچی؛ حاجی؛ کزاغند؛ کراغند.

۱۷- کاتب در میانه بعضی ابیات از جمله ۷۱۲ تحفة‌الابرار؛ ۷۰۱، ۷۹۲، ۱۰۴۰، ۱۲۳۸، ۱۸۶۴ و ۱۸۷۶ مهر و نگار؛ ۱۳۴۱ محزون و محبوب؛ ۳۲۰۱ و ۴۲۷۸ هفت اورنگ؛ ۱۴۰۱، ۲۰۳۵ و ۲۳۵۷ انوشنگ‌نامه به نشانه تردید در صحت ضبط بیت، سه نقطه (•) گذاشته است. به کار بردن

۱. المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۱۶۶.

۲. برای مطالعه تفصیلی پیرامون ذال فارسی به مقاله نذیر احمد با همین نام در شماره دوم مجله ایران‌شناسی (تابستان ۱۳۵۰) مراجعه شود.

این سه نقطه که به «سه نقطه شک» معروف است، در تاریخ نسخه‌پردازی مرسوم و متداول بوده و به نوعی بیانگر دقت نظر و توجه کاتب به متن است.

۱۸- کاتب هر جا که ابیاتی را جابجا نگاشته، با حرف «خ» (مؤخر) در سمت راست بیت اول، و حرف «م» (مقدم) در سمت راست بیت دوم، این جابجایی را متذکر شده است. برای نمونه ابیات ۱۲۴۰ و ۱۲۴۱ مهر و نگار را بدین گونه نوشته و ما در متن به لزوم جابجایی ابیات توجه داشتیم.

همزه در نسخه خمسه جمالی

۱- نگارش «ی» در کلمات فارسی به صورت «ئی» بعضی مواضع: آینه: آئینه؛ خایید: خایید؛ منهی: منهی؛ آدمی: آدمی.

۲- حذف «الف» همزه ضمیر پس از پیشوند: بر این: برین؛ از این: ازین؛ کاین: کین؛ از اینجا: ازینجا.

۳- افتادن همزه «او» در کلماتی مانند: از او: ازو؛ ز او: زو؛ که او (کاو): کو؛ در او: درو؛ بر او: برو.

۴- افتادن سرکش «آ» در کلمات مانند: از آن: ازان؛ در آن: دران؛ وانکه: وانکه؛ ز آب: زاب؛ و آمده: وامده.

۵- چسبیدن فعل ربطی «است» به کلمه پیش از خود.

۶- چسبیدن «که» به کلمه بعد از خود و افتادن «ه»: که اندر: کاندر، که این: کین؛ که آن: کان؛ که او: کو.

۷- افتادن «ه» در افعال منتهی به «ه» با آمدن فعل «است»: نهاده است: نهادست؛ افتاده است: افتادست.

۸- حذف نشدن سرکش «آ» هنگام وصل شدن به حرف «به»: به آب: بآب؛ به آزار: بآزار.

۹- نگارش «یاء» وحدت، نسبت، نکره و شناسه فعلی در پیوستن به «هاء» بیان حرکت (غیر ملفوظ) به صورت «ئه» (یاء ملینه): ناله‌ای: ناله؛ ذره‌ای: ذره.

۱۰- حذف همزه بر کرسی «الف»: مألوف: مالوف؛ تأیید: تایید؛ ماوا: ماوا.

۱۱- حذف همزه بر کرسی «واو»: سوال: سوال؛ لؤلؤ: لؤلؤ.

۱۲- حذف همزه بر کرسی «ی» در کلمات عربی و نگارش آن با دو نقطه زیرین: شوانب: شوایب؛ شانبه: شایبه؛ قائم: قائم؛ مانده: مایده.

۱۳- ادغام «یاء» نکره در پایان اسامی منتهی به «یاء» به صورت «ئی»: آدمی: آدمی؛ منهی: منهی؛

منهی: آسودگی؛ آسودگی: روزی؛ روزی: روزی.

۱۴- حذف الف قبل از ضمائر شخصی متصل و شناسه‌های فعل: توام: توام (ای به توام امیدواری)؛ تواش: توش (وز برای توش به بند آرم)؛ توانند: توند (ضعف حال توند در همه حال) و توند: (همرمان توند تا لب گور)؛ تویی: توی و توی (توی مرد این ره که در یک نفس).

چند نکته دیگر

در جنگ نظم و نثر شماره ۵۱۷ مجلس سنا، محفوظ در کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی که به دست عبداللطیف تنهای پنجابی یا عبداللطیف بیرجندی^۱ فراهم آمده ابیاتی از تحفة الابرار نقل شده است. عبداللطیف که ادیبی شیعه مذهب بوده، این جنگ را به سیزده باب تقسیم کرده و هر باب را به اشعاری در مناجات خدای تعالی و پیامبر و ائمه اطهار اختصاص داده است. در بابهای دوم و سوم این مجموعه، در کنار اشعار شاعران متقدم و متأخر، ابیاتی از مقدمه تحفة الابرار جمالی تبریزی مشتمل بر حمد و مناجات خداوند و نعت پیامبر ﷺ آورده که مجموعاً ۲۶۲ بیت می‌شود و ابیات ۳۳ تا ۲۹۵ این منظومه را در بر می‌گیرد. از آنجا که ضبطها در این منظومه تفاوت چندانی با اصل نسخه ندارند، همان‌طور که این است که فراهم آورنده جنگ، این ابیات را مستقیماً از روی نسخهٔ خمسۀ جمالی بازنویسی کرده است. ما این ابیات را مقابله کردیم و خوشبختانه برخی از خدشه‌ها که بر نسخه وارد آمده بود، بدین وسیله رفع گشت. از این نسخه با نشانه اختصاری «ل» یاد کردیم.

بجز چند بیتی که پیش از این بدان اشاره کردیم، از خمسۀ جمالی، تنها یک نسخه، آن هم ناقص، بر جای مانده است. از این رو، ما برای تصحیح این اثر، شیوة قیاسی را در پیش گرفتیم. در توضیح این شیوه باید گفت که تصحیح قیاسی یکی از روشهای چهارگانه تصحیح متون (تصحیح بر مبنای نسخه اساس، تصحیح التقاطی، تصحیح به شیوة بینابین و تصحیح قیاسی) است. این روش در نقد آثاری اعمال می‌شود که از آنها تنها یک نسخه شناخته شده باقی مانده باشد. این نسخ یگانه، گاه «نسخه‌هایی است مضبوط و معتبر و تصحیح آنها صعوبت و دشواری ایجاد نمی‌کند و گاه نسخه‌هایی است مغلوط و نامضبوط، که تصحیح آنها ممکن نمی‌شود مگر با استفاده از روشی که محققان متون از آن به تصحیح قیاسی تعبیر می‌کنند.

مقصود از تصحیح قیاسی، اصلاح و تصحیح ضبط‌های مغلوط و نادرست یگانه نسخه یک اثر است به ضبط‌های مضبوط و درست که با مؤیدات واژگانی و زبانی و بافت و ساخت معنایی نگارش‌های دیگر مؤلف و یا تألیفات قریب‌العهد وی تأیید و تثبیت شوند.^۱

خوشبختانه نسخه‌ای که از خمسه جمالی در دست داریم، نسخه‌ای خوش‌خط و مضبوط است و اشتباهات اندکی در نقل اشعار در آن دیده می‌شود. ما در این رساله ضبط‌هایی را که بر غلط بود آن اطمینان داشتیم، تصحیح کرده و در حاشیه متن بر تصحیح قیاسی آن تذکر دادیم. علاوه بر این رسم‌الخط نسخه نیز با حفظ دلالت‌های صوری و معنایی، به رسم‌الخط امروزی برگردانده شد. در بخش تعلیقات نیز واژه‌ها، ترکیبات، اصطلاحات و کنایات مشکل توضیح داده شد. مسائلی تاریخی، اشارات داستانی و تلمیحات قرآنی بازنموده شد و حتی المقدور اشارات به احادیث و امثال با ذکر منابع دست اول آنها مشخص گردید، چنانکه خواننده می‌تواند با نظر به این فصل، بسیاری ابهاماتی را که در حین خواندن متن با آن روبرو می‌شود، برطرف نماید.

در نگارش متن منظومه، بجز چند مورد انگشت‌شمار که رسم‌الخط قدیم مربوط به آرایه‌های لفظی کلام یا بیانی خاصی از نگارش بود، سعی کردیم رسم‌الخط امروزی را بر اساس شیوه‌نامه فرهنگستان به کار ببریم.

در مواضع متعددی از متن خمسه «شماره قلاب» [...] دیده می‌شود که تفصیل آن چنین است - از آنجا که بجز عنوان متن تحفة‌الابرار و سه موضع آغاز مهر و نگار، بقیه عناوین در نسخه نانویس باقی مانده، ما با رعایت محل کتیبه که در نسخه مشاهده می‌شود، عناوینی را متناسب با متن منظومه نگاشتیم و برای متمایز بودن، آنها را در قلاب قرار دادیم.

- به دلیل آسیب‌های وارده و به دنبال آن، ترمیم نسخه، در برخی مواضع کلمه یا کلماتی خصوصاً در ابتدای ابیات از بین رفته یا مخدوش شده که ما در این مواضع واژه‌های پیشنهادی جایگزین خود را که بر اساس سیاق متن انتخاب کرده‌ایم، درون قلاب قرار داده‌ایم. در مواردی هم که پیشنهاد مناسبی نداشتیم، درون قلاب را خالی گذاشتیم.

- در مواردی اندک، کلمه‌ای از قلم کاتب افتاده که ما بر اساس وزن شعر و سیاق متن آن کلمه آورده و درون قلاب گذاشته‌ایم و در حاشیه با علامت «-» تذکر داده‌ایم، یعنی نسخه این واژه ندارد.

۱. تاریخ نسخه‌پردازی و تصحیح انتقادی نسخه‌های خطی، ص ۴۳۴.

پشت و روی برگها در نسخه اصل خمسة جمالی با حروف انگلیسی v (پشت = verso) و r (رو = recto) نشانه‌گذاری شده‌اند که ما همین حروف را برای نشان دادن پشت و روی برگ به کار برده‌ایم. شماره ابیات را در سمت راست و شماره صفحات را در سمت چپ صفحه قرار دادیم. توضیح اینکه شماره صفحه را در کناره چپ آخرین بیت منقول از آن نگاشتیم. به عنوان نمونه در سمت چپ بیت ۲۶ از تحفة‌الابرار رقم «۱۷» را می‌بینیم؛ یعنی ابیات موجود در این صفحه بدینجا ختم می‌شود.

در متن کتاب، حروف اختصاری چندی به چشم می‌خورد که تفصیل آنها چنین است:
نسخه: نسخه خطی خمسة جمالی محفوظ در موزه بریتانیا.

ل: جنگ نظم و نثر شماره ۵۱۷ مجلس سنا. ه ق: تاریخ هجری قمری.

ص: صفحه. ه ش: تاریخ هجری شمسی.

ج: جلد. م: تاریخ میلادی.

بی تا: بدون تاریخ. ن ک: نگاه کنید به.

← واژه در نسخه به واژه‌ای دیگر تکمیل یافته است.

در صفحات بعد، تصاویر چندی از نسخه خمسة جمالی را مشاهده دیگر که در این پژوهش مفید تواند بود، پیش روی خوانندگان عزیز قرار گرفته است.